

قدرت یهود در آمریکا

از اسطوره تا واقعیت*

کوروش احمدی

مقدمه

به نام روند تصمیم‌گیری سیاسی در آمریکا را لازمه درک علل اقدامات آمریکا بدانیم و تلاش برای تأثیرگذاری بر آن را لازم بشماریم، یکی از لوازم درک سیاست خارجی آمریکا و رمزگشایی از آن، خصوصاً در ارتباط با مسائل خاورمیانه، درک علل و عوامل قدرت یهود در آمریکا و چگونگی کار آن است.

با این حال اصطلاح «قدرت یا لابی یهود در آمریکا» قطعاً به تنهایی گویای هر آنچه که در آمریکا مستقیم و غیرمستقیم برای تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در واشنگتن باهدف تأمین منافع اسرائیل صورت می‌گیرد، نیست. چند گروه فشار معدود (لابی) اما پر قدرتی که

*. این نوشتار فشرده‌ای است از تحقیقی جامع تحت عنوان: «لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا» است.

«قدرت یهود در آمریکا» اصطلاحی آشنا و ابزاری است معمول که خصوصاً در کشورهای خاورمیانه برای شرح علل تصمیم‌گیری‌هایی آمریکا در ارتباط با مسائل این منطقه مورد استفاده قرار می‌گیرد. این اصطلاح در بسیاری از دیگر نقاط جهان نیز برای همین منظور و نیز به طور کلی برای توضیح نفوذ سیاسی یهودیان در روند شکل‌گیری سیاست خارجی آمریکا در برخی از زمینه‌ها کاربرد دارد. اصطلاح مذکور و نیز اصطلاح همزاد آن یعنی «لابی یهود» غالباً در حاله‌ای از رمز و راز پوشیده شده، به نحوی که گاه تداعی‌کننده فراماسونری و تشکیلات مشابه دیگر است. اگر شناخت پدیده پیچیده‌ای

رسماً به ثبت رسیده و وظیفه خود را تأثیرگذاری بر تصمیمات هیأت حاکمه آمریکا در رابطه با اسرائیل اعلام کرده‌اند، هدایت‌کننده تنها بخشی از تحرکات گسترده‌ای هستند که در آمریکا اهداف مشابهی را دنبال می‌کنند. در عین حال

یهودیان آمریکا دارای سازمان‌ها و تشکل‌های عدیده و نیرومندی می‌باشند که به طور مستقیم درگیر فعالیت‌هایی که از آنها با عنوان کلی «لابی» یاد می‌شود، نیستند. شمار کثیری از این تشکل‌ها صرفاً به حفظ اتحاد عمل یهودیان در ارتباط با طیف وسیعی از امور از جمله تشویق آنها به شرکت در فعالیت‌های سیاسی محلی، منطقه‌ای و فدرال، همکاری‌های صنفی و انتشار اطلاعات در موارد مربوط به منافع یهودیان مشغول‌اند.

حال آن که در مقایسه، اکثریت بزرگ مسلمانان آمریکا که شمار آنها احتمالاً کمتر از یهودیان نیست، بی‌تجربگی در فعالیت‌های مدنی و فرهنگ خاصی را که تشکل و فعالیت منظم سیاسی و فرهنگی را بها نمی‌دهد، با خود از کشورهای مبدأ به آمریکا برده‌اند. اگر تفرقه شدید و برخی مشکلات دیگر را نیز بر این بی‌عملی سیاسی بیافزاییم، نتیجه آن در جامعه آمریکا چیزی جز انفعال و به بازی گرفته نشدن در معاملات سیاسی نبوده و نمی‌تواند باشد.

البته قدرت یهودیان در آمریکا محدود به عملکرد یهودیان نیست. گروه‌های دیگری نیز در آمریکا وجود دارند که بدون این که اعضای آنها را یهودیان تشکیل داده باشند، عملاً و

گاه بیش از گروه‌های یهودی در حفظ منافع اسرائیل کوشا هستند. در این رابطه مسیحیان دست راستی (که به مسیحیان بنیادگرا یا مسیحیان صهیونیست نیز شهرت دارند) و نیز محافظه‌کاران نوقابل ذکرند.

قطعاً باید بین تصور عامیانه از قدرت یهود در آمریکا و برداشتی که حاصل بررسی عینی و واقع‌بینانه این پدیده باشد، تمایز قائل شد. تصور نخست تقدیرگراست، یعنی تصویری است که با توجه به شرایط حاکم در نهایت می‌تواند به یأس و تسلیم در برابر آن چه که «ناشناخته» و «مرموز» و ناشی از قدرت نامحدود بازیگران ناپیدا پنداشته می‌شود، بیانجامد، یا زمینه‌ساز اعمالی گردد که در عمل به سود همین لابی تمام شود. برداشت دوم در پی آن است تا علل عینی قدرتی را که یهودیان در آمریکا از آن برخوردارند، به نحوی واقع‌بینانه بشناسد. در عین حال تردیدی نیست که نتیجه چنین شناخت واقع‌بینانه‌ای می‌تواند و باید به یافتن طریقی جهت مقابله مؤثر با قدرت یهودیان در آمریکا منجر شود. این مقاله با این هدف که شروعی برای فاصله گرفتن از تصور نخست و گام نهادن در راه دوم باشد، تهیه شده است.^(۱)

این نوشته نخست به اختصار به اهمیت و ضرورت کسب شناختی عینی از قدرت یهود در آمریکا می‌پردازد. سپس با اشاره به سابقه، چگونگی و میزان نفوذ یهودیان در ساختار سیاسی آمریکا، سعی شده تا زمینه‌ها، علل و ابزار کسب چنین نفوذی مورد بررسی قرار

گردد. در نهایت نیز برای مقایسه، نظری اجمالی به برخی فعالیت‌های اعراب و مسلمانان در آمریکا برای پیشبرد منافع خود افکنده شده است.

اهمیت موضوع

اثرات مهم و گاه تعیین‌کننده سیاست خارجی آمریکا بر تحولات سیاسی در مناطق مختلف جهان قطعاً قابل انکار نیست. توان فزاینده اقتصاد آمریکا و قدرت نظامی آن تحرکات گسترده و بی‌سابقه این کشور در روابط بین‌المللی را ممکن کرده است، به نحوی که عملاً هیچ تحول قابل‌اعتنایی در هیچ منطقه‌ای از جهان نمی‌تواند از اثرات گاه تعیین‌کننده سیاست‌های آمریکا بر کنار باشد.

مطابق اجماع موجود میان صاحب‌نظران، نه تنها آمریکا در دوره کنونی تنها ابرقدرت موجود در جهان است، بلکه از نظر توانایی در تقریباً همه زمینه‌ها، اعم از اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک، ابزارهای نفوذ فرهنگی و... نیز فاصله بسیار زیادی با دیگر کشورهایی دارد که

بلافاصله بعد از آن قرار دارند. پل کندی که بیش از ده سال پیش در کتاب مشهور «ظهور و سقوط امپراتوری‌های بزرگ»^(۱) سیر تحول قدرت‌های بزرگ جهانی طی ۵۰۰ سال قبل را مطالعه کرده و از جمله نظراتی منفی در مورد توان اقتصادی و نظامی آمریکا در مرحله بعد ابراز کرده بود، اخیراً طی مقاله‌ای ضمن مروری بر رشد بی‌سابقه اقتصاد آمریکا طی دهه ۱۹۹۰ و

ارائه شرحی از توانایی‌های آمریکا به عنوان «تنها ابرقدرت موجود» نوشته است: «چنین تفاوتی در قدرت [بین آمریکا و دیگر قدرت‌های جهانی] هیچ‌گاه در طول تاریخ وجود نداشته است.» وی می‌افزاید: در اوج قدرت امپراتوری انگلیس «توان نیروی دریایی انگلیس تنها معادل جمع توان دو نیروی دریایی دو کشور دیگری بود که در رده‌های بعدی در جدول قرار داشتند.» حال آن‌که در حال حاضر «بودجه نظامی آمریکا [۳۲۹ میلیارد که در سال ۲۰۰۳ به ۳۷۷ میلیارد دلار افزایش خواهد یافت] به تنهایی معادل مجموع بودجه‌های نظامی ۹ کشور قدرتمندی است که در رده‌های بعد از آمریکا قرار دارند». وی یادآوری می‌کند که رقم پیشنهادی برای افزایش بودجه نظامی آمریکا در سال مالی جدید یعنی ۴۸ میلیارد دلار به تنهایی دو برابر کل بودجه نظامی ایتالیا و یک سوم بیشتر از کل بودجه نظامی انگلیس (۳۲ میلیارد دلار) است. (این در حالی است که انگلیس از نظر کیفی دومین قدرت مهم نظامی در جهان است.)

کندی معتقد است که تنها توان اقتصادی آمریکا است که صرف چنین مبلغ هنگفتی در امور نظامی را ممکن کرده است. وی که در کتاب ظهور و سقوط امپراتوری‌های بزرگ، آمریکای اواخر دهه ۱۹۸۰ را با تولید ناخالص داخلی معادل ۲۲ درصد از کل تولید جهانی، قدرتی در حال افول، ذکر کرده بود، در مقاله اخیر خود تولید ناخالص داخلی آمریکا را کمی بیش از ۳۰

درصد کل جهانی ذکر می کند و یادآور می شود که هزینه های هنگفت نظامی که در عین حال از ۳۲ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا فراتر نمی رود، برای این کشور به راحتی قابل تحمل است.^(۳)

نباید تردید داشت که تصمیماتی که توسط رهبری چنین قدرتی اتخاذ می شود می تواند

اثرات گاه تعیین کننده ای بر تحولات بین المللی و منطقه ای داشته باشد. شک نیست که توان اقتصادی و قدرت نظامی آمریکا ترجمان متناسبی نیز در سیاست خارجی آمریکا یافته و اثربخشی و کارایی فزاینده آن را موجب شده است. از این رو تردیدی نیست که چگونگی شکل گیری مواضع بین المللی آمریکا بسیار مهم است و هر آن چه که بر تدوین اصول سیاست خارجی آمریکا کمک می کند و می تواند تأثیری هرچند اندک بر آن داشته باشد، از اهمیت زیادی برخوردار است.

در نتیجه، ضرورت کسب شناخت عینی و واقع بینانه از چگونگی و روند تصمیم گیری در مورد موضوعات مربوط به سیاست خارجی در دولت آمریکا و محدوده توان اشخاصی که برای دوره ای محدود در رأس ارگان های تصمیم گیری در آمریکا قرار می گیرند، اهمیت اساسی دارد. بی اطلاعی و یا اطلاع ناقص و مبتنی بر حدس و گمان ها و پیش داوری ها و فرض های غیرمستند می تواند عوارض وخیمی برای منافع ملی کشورها داشته باشد. در چارچوب همین اصل کلی است که ضرورت

بررسی و کسب شناختی عینی و واقع بینانه از نقش و میزان نفوذ یهودیان در آمریکا قابل درک است. در این رابطه هدف باید این باشد که شناختی دقیق و عینی و عاری از پیش داوری ها از چگونگی و میزان تأثیری که لابی طرفدار اسرائیل بر روند تصمیم گیری در آمریکا می گذارد، کسب شود.

بدیهی است که دولت هایی که به طور جدی حفظ و تأمین منافع ملی خویش را پی می گیرند، نه تنها اهمیت فوق العاده ای برای درک چگونگی روند تصمیم گیری در آمریکا قائل اند، بلکه چنین درکی را به عنوان این که باید مقدمه لازم برای اقدام جهت تأثیرگذاری بر این روند باشد، مد نظر دارند. از این رو، طی دهه های گذشته گروه های فشار (لابی) در زمینه سیاست خارجی که غالباً بر مبنای علقه های ملی و مذهبی و امکانات و با بهره گیری از آزادی های قانونی^(۴) موجود در آمریکا شکل گرفته اند، در این کشور به وجود آمده و توانسته اند در شکل دادن به سیاست خارجی آمریکا در حوزه نظر خود نقش مهمی ایفا کنند. گروه های آلمانی - آمریکایی، ایرلندی - آمریکایی، کوبایی - آمریکایی و... در این زمینه قابل ذکرند. لابی رسمی یهودی - آمریکایی نیز اساساً باید در این چارچوب قرار داشته گیرد. به همین ترتیب، کشورهای بزرگ و متوسط جهان تقریباً بدون استثنا هر یک گروه نفوذی با درجات متفاوت از قدرت در واشنگتن به وجود آورده یا مورد حمایت قرار می دهند و تلاش مستمری از

سوی آنها به اشکال مختلف برای اثرگذاری بر افکار عمومی و سطوح مختلف حکومتی در جریان است.

سیاست دولت آمریکا در قبال اسرائیل و نقش یهودیان آمریکا

سخنان جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا از حزب جمهوریخواه، در ۲۴ ژوئن ۲۰۰۲ را می توان با هر معیاری به عنوان جانبدارانه ترین سخنرانی یک رئیس جمهور آمریکا نه تنها از اسرائیل بلکه از مواضع جریان های راست در اسرائیل که توسط آریل شارون نمایندگی می شود، دانست. شگفتی مضاعف به ویژه از آن جهت است که چنین موضعی از سوی یک دولت جمهوریخواه ابراز شده است، در حالی که جمهوریخواهان معمولاً بسیار کمتر از دموکرات ها جانبدار اسرائیل بوده و پیوسته تلاش داشته اند تا روابط متعادلی نیز با اعراب داشته باشند.

بوش در سخنان قبلی خود در ۴ آوریل ۲۰۰۲ که در اوائل تجاوزات گسترده اسرائیل به ساحل غربی ایراد شد، به صراحت خواستار «شروع خروج اسرائیل از ساحل غربی» شده بود. وی طی حدود یک هفته بعد از آن نیز دوبار دیگر این نظر را با تأکید بیشتری اعلام کرد. اما سرانجام در برابر بسیج لابی طرفدار اسرائیل و متحدان آن در آمریکا ناچار به کنار ایستادن و نظاره کردن عملیات اسرائیل در اراضی اشغالی شد. ناتوانی بوش در واداشتن شارون به خروج

از اراضی اشغالی و سفر تقریباً بی حاصل پاول به منطقه در آوریل ۲۰۰۲، در شرایطی که تهاجم اسرائیل به اراضی اشغالی در جریان بود، و نهایتاً سخنان ۲۴ ژوئن او نشان دهنده بندهای استراتژیک، سیاسی، فرهنگی و اخیراً مذهبی است که آمریکا و اسرائیل را به هم مرتبط کرده است. این امر نشان داد که با توجه به ملاحظات مربوط به تعامل با کنگره و افکار عمومی، انتخابات، هزینه های انتخاباتی و... برای سیاستمداران آمریکایی بسیار دشوار است که به نحوی مؤثر از اعمال اسرائیل، حتی اگر خلاف منافع ملی آمریکا باشد، فاصله بگیرند؛ به گونه ای که حتی یک رئیس جمهور در مواردی ملزم به انتخاب بین حفظ موقعیت سیاسی خود و حزب خود یا اعتبار خود و عدول از سیاست اعلام شده می شود. و این حالی است که آمریکا به خاطر اقدامات اسرائیل در بسیاری از کشورها مورد انتقاد قرار می گیرد و سرزنش می شود.

سخنان جورج بوش در ۲۴ ژوئن به مراتب منفی تر از سخنرانی او در ۴ آوریل بود. در حالی که وی در ۴ آوریل به صراحت از «هدف تشکیل یک کشور فلسطینی» حمایت و راه حلی مبتنی بر تشکیل دو کشور اسرائیل و فلسطین در کنار یکدیگر را یادآوری کرده بود، در سخنرانی جدیدتر خود گفت: «در صورتی که فلسطینی ها دموکراسی را پذیرا شده، با فساد مقابله کنند و قویاً ترور را رد کنند، می توانند روی حمایت آمریکا برای ایجاد یک کشور موقت فلسطین حساب کنند.» وی در سخنرانی ۲۴ ژوئن برقراری

صلح را مستلزم «رهبری فلسطینی نو و متفاوتی» دانست و حمایت آمریکا از تشکیل یک کشور فلسطینی را موکول به شکل‌گیری «رهبری جدید، نهادهای جدید و ترتیبات جدید امنیتی با همسایگان» توسط مردم فلسطین کرد. وی افزود: «امروزه رهبران فلسطینی با تروریسم مخالفت نمی‌کنند، بلکه آن را تشویق می‌کنند.» وی همچنین در این سخنرانی که هنگام ارائه آن در کاخ سفید، برعکس زمان ارائه سخنرانی قبلی، علاوه بر کالین پاول، رامسفیلد را نیز در کنار خود داشت، برخلاف سخنرانی قبلی هیچ سخنی از لزوم خروج اسرائیل از شهرهای ساحل غربی نگفت، در حالی که در

زمان این سخنرانی از هشت شهر بزرگ این منطقه هفت شهر به درجات مختلف تحت اشغال و کنترل ارتش اسرائیل بود. وی در مقابل، برگشت اسرائیل به وضعیت سپتامبر ۲۰۰۰ (قبل از شروع انتفاضه) را موکول به پیشرفت در جهت امنیت دانست و اضافه کرد که «با قربانی شدن شهروندان اسرائیلی، اسرائیل به دفاع از خود ادامه خواهد داد.»^(۵) در مجموع آن چه که بوش در ۲۴ ژوئن ۲۰۰۲ بر زبان راند، عملاً چیزی در حد پذیرش مواضع حزب لیکود توسط یک رئیس جمهور آمریکا بود که در تاریخ این کشور بی سابقه بوده است. مهم‌تر این که یک دولت جمهوریخواه چنین موضعی اتخاذ کرده است که این نیز بیش از پیش بر اهمیت تحولی که حادث شده می‌افزاید.

به گفته سم لوئیس که در دوره کارتر و ریگان سفیر آمریکا در اسرائیل بوده، اظهارات بوش «قطعی‌ترین داوری یک رئیس جمهور آمریکا در پذیرش تقریباً کامل تفسیر جناح راست اسرائیل از مقدمات لازم برای برقراری صلح و نشان دهنده اولویت مطلق است که بوش برای مبارزه با تروریسم قائل است.» این سخنان به نوعی انطباق شعار بوش مبنی بر این که «دیگران در جنگ علیه تروریسم یا با ما هستند یا با تروریست‌ها» بر شرایط خاورمیانه و قرارداد «رهبری فلسطین» در طرف تروریست‌هاست. این دقیقاً همان چیزی است که دولت شارون مدت‌ها در پی تبلیغ آن بوده است.^(۶)

بعد از این سخنان بسیاری به درستی یادآوری کردند که سخنان بوش قبل از این که بر مبنای واقعیات خاورمیانه استوار شده باشد، ملاحظات سیاسی داخلی در آمریکا را مد نظر داشته است. نه تنها جذب لابی یهود و رأی دهندگان یهودی در آمریکا، بلکه حفظ بخش‌های مهمی از ائتلافی که بوش را به قدرت رساند، یعنی راست مسیحی و نو محافظه‌کاران، از مهم‌ترین اهداف این سخنرانی بوده است. در حالی که از یک سو نظرسنجی‌ها جانبداری از فلسطینی‌ها در آمریکا را تنها کمتر از ۱۵ درصد نشان می‌دهد و از سوی دیگر بخش قابل توجهی از فعالان سیاسی در آمریکا فعلاً نه طرفدار اسرائیل‌اند. با معیارهای آمریکایی طبیعی است که یک رئیس جمهور که به پیشبرد امور و انتخاب مجدد می‌اندیشد، راهی را که به سود

باشد.^(۷) مطابق گزارش نیویورک تایمز دیک چنی و رونالد رامسفیلد نقش تعیین کننده ای در چگونگی شکل گیری متن این سخنرانی داشته اند.

ابعاد انسان دوستانه و عاطفی مسئله یهود شروعی برای شکل گیری نفوذ و قدرت یهودیان در آمریکا بوده است. با توجه به آزار یهودیان در اروپا، و به ادعای برخی، وجود نوعی احساس گناه در بعضی از آمریکاییان به خاطر عدم اقدامی برای کمک به یهودیان در بین دو جنگ جهانی، بعد از جنگ دوم زمینه بیشتری برای پذیرش یهودیان در سطوح مختلف جامعه آمریکا ایجاد شد. سپس به تدریج با شروع جنگ سرد و رقابت دو ابرقدرت برای بسط نفوذ در خاورمیانه، مسئله یهود ابعادی ژئوپلیتیک و استراتژیک نیز به خود گرفت. این جنبه از موضوع به ویژه بعد از جنگ ۶ روزه در سال ۱۹۶۷ اهمیتی مضاعف یافت. بعد دیگری که به این موضوع اضافه شد، احساس تعلق به نوعی نظام سیاسی واحد و شاید ارزش های اجتماعی و سیاسی واحدی بود که طرفین آن را در «دموکراسی» قابل تلخیص می دانند. چنانچه جلوتر خواهیم دید، بخش هایی از جامعه آمریکا سپس اموراتقادی و مشترکات یهودی - مسیحی را نیز به این مجموعه افزودند. همه این عوامل کمک کرد تا زمینه بسیار مساعدی برای فعالیت جامعه یهودیان آمریکا فراهم آید.

خود می داند در پیش گیرد. مضاف بر این که بسیاری درگیر شدن بوش اول با دولت دست راستی اسرائیل در سال ۱۹۹۲ در مورد فعالیت های شهرک سازی در اراضی اشغالی را در شکست او در انتخابات همان سال مؤثر می دانند.

چنانچه در بخش های بعدی خواهیم دید، لابی یهود و خصوصاً طرفداران غیریهودی اسرائیل نقش تعیین کننده ای در تغییر لحن بوش در فاصله بین دو سخنرانی فوق الذکر داشتند. ضمن این که توضیح داده خواهد شد که چگونه نفوذ لابی طرفدار اسرائیل در کنگره آمریکا به مراتب بیشتر از نفوذ آن در قوه مجریه است.

سابقه

سابقه تلاش های جدی یهودیان برای ایفای نقشی مهم در روند تصمیم گیری سیاسی در آمریکا عمدتاً به سال های اولیه بعد از جنگ جهانی دوم بر می گردد. با تأسیس اسرائیل از یک سو و سر برآوردن آمریکا به عنوان قدرتمندترین کشور بعد از جنگ جهانی دوم از سوی دیگر، یهودیان آمریکا از ابتدا متوجه ضرورت کسب حمایت آمریکا برای دولت اسرائیل شدند. آنها به ویژه هیچ گاه تردید نداشته اند که تحقق عکس آن، یعنی حمایت آمریکا از کشورهای عربی و اسلامی و حتی نوعی بی طرفی آمریکا، می تواند عواقب وخیمی هم برای اسرائیل و هم در کل برای منافع یهودیان در آمریکا و دیگر نقاط جهان در پی داشته

در سال‌های اول بعد از جنگ دوم، یهودیان مصمم به بسط نفوذ خود در جامعه آمریکا شدند و کار در این جهت را با فعالیت در حوزه حقوقی مدنی و آزادی‌های اساسی که در عین حال ربط مستقیمی نیز با موقعیت آنها به عنوان یک اقلیت داشت، شروع کردند. همین

فعالیت‌ها در عین حال مقدمه شروع فعالیت‌های آنها در حزب دموکرات بود و که همچنان ادامه دارد. ضمن این که تأسیس اسرائیل نیز یهودیان آمریکا را متوجه سیاست خارجی کرده بود؛ روندی که در سال ۱۹۶۷ سرعت گرفت.

یهودیان آمریکا طی فعالیت‌های خود در چند دهه اخیر دو عقب‌گرد عمده داشته‌اند: نخست التیماتوم آیزنهاور (همراه با خروش‌چف) علیه تصرف کانال سوئز توسط اسرائیل، فرانسه و انگلیس در سال ۱۹۶۵ که به عقب‌نشینی سه کشور مذکور و نیز خشم یهودیان آمریکا علیه دولت جمهوریخواه آیزنهاور انجامید. مورد دوم به سال‌های اول دهه نود و دوره جرج بوش (پدر) برمی‌گردد که یهودیان وی را متهم به اقدامات ضداسرائیلی می‌کنند. نارضایتی آنها با ممانعت اسرائیل توسط آمریکا از دست زدن

به عکس‌العملی در مقابل حملات موشکی عراق به اسرائیل شروع شد. اقدامات بوش و خصوصاً وزیر خارجه او، جیمز بیکر، برای واداشتن دولت اسحاق شامیر به شرکت در کنفرانس صلح مادرید در اکتبر ۱۹۹۱ مورد دیگری است که موجب تلخکامی یهودیان آمریکا شد. و بالاخره مخالفت دولت بوش با

ادامه آبادی‌سازی‌های یهودی در اراضی اشغالی و درخواست از کنگره برای به تعویق انداختن تصویب تضمین‌های لازم برای اعتبارات اعطایی به اسرائیل بود که اقدامی حاد علیه لابی طرفدار اسرائیل در واشنگتن به شمار رفت.

بعد از شکست بوش در برابر کلینتون در انتخابات ۱۹۹۲ برخی کوشیدند تا به طور صریح یا ضمنی شکست بوش را ناشی از مخالفت لابی یهود با او جلوه دهند. هر چند که اندازه‌گیری میزان نقش لابی یهود در شکست بوش غیرممکن است، اما تردید نیست که دموکرات‌ها بسیار کوشیدند تا از شکافی که بین جمهوریخواهان و یهودیان در آن دوره حادث شد، حداکثر استفاده را به سود خود ببرند. ال گور، معاون کلینتون، در مه ۲۰۰۰ به یکی از نشست‌های ای‌پک گفت: «به یاد می‌آورم که در برابر مشاوران بوش که مفهوم توهین‌آمیز ربط (Linkage) را تبلیغ می‌کردند و کوشش داشتند تا به این ترتیب از تضمین‌های اعتباری به عنوان چماقی برای ترساندن اسرائیل استفاده کنند، ایستادیم.»^(۸)

در مجموع طی دهه‌های بعد از جنگ، چند برخورد سیاسی کلیدی به ایجاد هاله‌ای از قدرت سیاسی مرموز در اطراف اقلیت یهود در آمریکا کمک کرد؛ هاله‌ای از قدرت که سازمان‌های یهودی بدون آن که صریحاً به آن اذعان کنند، در ایجاد باور نسبت به آن کوشیدند. مهم این است که چنین باوری در سراسر طیف

سیاسی در آمریکا جدی گرفته می‌شود. جیمز زاگی، رئیس انستیتوی عرب آمریکایی، می‌گوید که مطابق برآوردهای او ۸۰ عضو کنگره قلباً بسیار بیشتر به آرمان عرب-فلسطینی متمایل‌اند تا به اسرائیل. اما اکثر آنها به خاطر برداشتی که از قدرت لابی اسرائیل وجود دارد، از ابزار آن خودداری می‌کنند.^(۹)

شکست سناتور چارلز پرسی (جمهوریخواه از ایلینویز) در سال ۱۹۸۴ وسیعاً به کمک‌های گسترده انتخاباتی یهودیان به رقبا و نسبت داده شد. نارضایتی یهودیان از چارلز پرسی به سبب نقش او در فروش تجهیزات نظامی، خصوصاً آواکس، به عربستان سعودی بود. «پرسی را به خاطر داشته باش» در سال‌های بعد به تعبیری تبدیل شد که عملاً ذهن نمایندگان را در آستانه رأی دادن به طرح‌ها و لوایح مرتب به اسرائیل به خود مشغول می‌کرد. به گفته جی جی گولدرگ سردبیر روزنامه یهودی فوروارد «این تصور در کنگره شکل گرفته که نباید از خط قرمز یهودیان عبور کرد، چرا که در غیر این صورت آنها به زیرت خواهند کشید.» وی می‌افزاید این که واقعاً یهودیان قادر به عملی کردن چنین تهدیدی ضمنی هستند یا خیر اهمیت بسیار کمتری دارد، چرا که بسیاری معتقدند که آنها می‌توانند چنین کنند.^(۱۰)

در حالی که یهودیان طی نیم قرن گذشته همواره نفوذ کم و بیش زیادی بر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا داشته‌اند، اما تحرک و متناسب با آن موفقیت‌های آنها در دوره بعد از ۱۱ سپتامبر بیش از هر زمان دیگر بوده است، امری که هم در کنگره و هم در نظرسنجی‌ها انعکاس داشته است. عملیات شهادت طلبانه فلسطینی‌ها در اسرائیل نیز در این امر بسیار مؤثر بوده است، چرا که بسیار تبلیغ شده که چنانچه

این عملیات در اسرائیل با موفقیت همراه شود، در دیگر نقاط جهان نیز موفقیت آمیز خواهد بود، خاصه آن که عملیات ۱۱ سپتامبر نیز از نوع مشابهی بود. نتیجه این که تاکنون هیچ گاه نه تنها چنین حمایتی از اسرائیل در آمریکا سابقه نداشته، بلکه شاید در طول تاریخ چنین حمایتی از یک کشور در داخل کشور دیگر نیز کم سابقه بوده است.

بعد از ۱۱ سپتامبر لابی طرفداران اسرائیل در آمریکا دست به بسیجی همه جانبه با هدف ممانعت از تبعات سوء ۱۱ سپتامبر بر اسرائیل، تلفیق نظرات آمریکا و اسرائیل در مورد

پایگاه‌های اصلی قدرت یهودیان در آمریکا

در زیر پایگاه‌های قدرت یهودیان در آمریکا به طور مختصر مرور شده است:

افکار عمومی

افکار عمومی مثبت در آمریکا زمینه مساعدی برای فعالیت سازمان‌های یهودی در این کشور و روابط بسیار نزدیک بین دو دولت آمریکا و اسرائیل به وجود آورده است. تردید نیست که نظر منفی مردم آمریکا می‌توانست بسیاری از معادلات لابی یهود را برهم زند. اما نظر سنجی‌ها طی دهه‌های گذشته به طور مستمر نشان می‌دهد که افکار عمومی آمریکا عمدتاً طرفدار اسرائیل است.

از این نظر شواهد موجود به وضوح حکایت از وجود تفاوت بارزی بین نگرش افکار عمومی در اروپا و آمریکا نسبت به

تروریسم و تبلیغ مبارزه با تروریسم به عنوان جنگ مشترک آمریکا و اسرائیل زد. در این مورد از جمله قابل ذکر است که «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها» که در ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۱ توسط شماری از نو محافظه‌کاران آمریکایی مانند ریچارد پرل، فرانک گفنی، ویلیام کریستول و کرک پاتریک تأسیس شد، تبلیغاتی تلویزیونی را آغاز کرد با این مضمون که اگر «استراتژی انتحاری» در یک جا پیروز شود، در نهایت «در همه جا پیروز خواهد شد.»^(۱۲)

نفوذ یهودیان به شکل حمایت‌هایی که عمدتاً در افکار عمومی آمریکا و کنگره این کشور از اسرائیل صورت می‌گیرد، تجسم یافته است. نفوذ نسبتاً محدود آنها در رسانه‌ها، در دستگاه دولتی و برخی مراکز تحقیقاتی در مرحله بعد قرار دارد. چارلز شومر سناتور اول نیویورک و یکی از طرفداران سرسخت

اسرائیل است. در اوج برخوردها بین اسرائیل و مبارزان فلسطینی در آوریل ۲۰۰۲، بزرگ‌ترین گردهمایی‌ها در آمریکا به سود اسرائیل برگزار شد، حال آن که در شهرهای اروپا طرفداران فلسطین در مقایسه با مخالفان آنها موفق به سازماندهی گردهمایی‌های بسیار بزرگ‌تری شدند. به ادعای مسئول کمیته برگزار کننده راهپیمایی «سلام بر اسرائیل» که در روز ۵ مه در نیویورک برگزار شد، ۱۰۰ هزار نفر برای شرکت در این راهپیمایی ثبت نام کرده بودند و ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار نفر برای تماشای آن به خیابان آمدند.^(۱۴) راهپیمایی دیگری نیز در ۱۵ آوریل به سود اسرائیل در واشنگتن برگزار شد که ترتیب دهندگان آن مدعی شرکت ۶۰ هزار نفر در آن شدند. ضمن این که منابع مستقل یا مخالف از رقمی بین ۲۵ تا ۴۰ هزار نفر سخن گفتند. (این گردهمایی در عمل نوعی اعتراض به سخنان جرج بوش در ۴ آوریل بود.)

کنگره

گرایش افکار عمومی در آمریکا به اسرائیل یکی از عوامل مهمی است که در سوق دادن کنگره به سوی منافع آن کشور نقش مهمی بازی کرده است. ضمن این که قطعاً تاکتیک‌های لابی یهود در کمک به شکل دادن افکار عمومی و به حداکثر رساندن اثرات آن بر کنگره بسیار مؤثر بوده است.

کنگره به خاطر نقش ویژه‌اش در امور مالی، در اعطای کمک اقتصادی و نظامی سه میلیارد دلاری آمریکا به اسرائیل از اواخر دهه ۱۹۷۰ به این سو نقش تعیین کننده‌ای داشته است. نقش کنگره همچنین در تصویب طرح‌ها به سود اسرائیل، اعمال فشار بر دولت جهت حمایت هر چه بیشتر از اسرائیل و فشار هر چه بیشتر بر

نظرسنجی‌ها به نحو دقیق‌تری حمایت اکثریت آمریکاییان از اسرائیل را منعکس کرده‌اند. مطابق این نظرسنجی‌ها مردم آمریکا به نسبت ۳ به ۱ از اسرائیل حمایت می‌کنند، حال آن که در مقایسه، اروپایی‌ها به نسبت ۲ به ۱ جانب فلسطینی‌ها را گرفته‌اند.

یک نظرسنجی که توسط CBS و گالوپ در آوریل ۲۰۰۲ انجام شد، میزان علاقه مندی (سمپاتی) مردم آمریکا نسبت به اسرائیل را حدود ۱۰ درصد بیشتر نسبت به نظرسنجی‌های قبلی در طول ۵ سال گذشته اعلام کرد. مطابق

اعراب، کمک به شکل‌گیری جوّ تبلیغاتی و رسانه‌ای در کشور و... تبلور یافته است.

دو قطعنامه جداگانه‌ای که در مجلس نمایندگان و سنادر ۲ مه ۲۰۰۲ به تصویب رسید، نمونه‌گویی است که میزان نفوذ طرفداران اسرائیل در قوه مقننه آمریکا را نشان می‌دهد. این دو قطعنامه اگر چه برای قوه مجریه الزام‌آور نیست، اما طبیعی است که قوه مجریه نتواند در تدوین سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود نسبت به آنها بی‌اعتنا باشد. دو قطعنامه که

بلافاصله بعد از تجاوزات اسرائیل به ساحل غربی در ماه آوریل و از جمله جنایات نیروهای اسرائیلی در جنین از تصویب گذشت، گویای حمایت کامل کنگره از اسرائیل به صریح‌ترین شکل ممکن از جمله حمایت از عملیات نظامی شارون در اراضی اشغالی بود.

در سنا از ۱۰۰ سناتور ۹۴ نفر به قطعنامه رأی موافق دادند، دو سناتور با آن مخالفت کردند و ۴ سناتور در رأی‌گیری شرکت نکردند. در مجلس نمایندگان از مجموع ۴۳۵ نماینده، ۳۵۲ نماینده به قطعنامه‌ای که از قطعنامه سنا شدیدالحن‌تر بود، رأی موافق دادند و ۲۱ نفر با آن مخالفت کردند. در قطعنامه مجلس نمایندگان

نسبت به این که یاسر عرفات «شریک قابل‌اتکایی برای صلح نیست» ابراز نگرانی شده است. در دو قطعنامه سنا و مجلس نمایندگان گفته شده که «آمریکا و اسرائیل هر دو درگیر مبارزه مشترکی علیه تروریسم هستند». در قطعنامه‌ها با اسرائیل در آن چه که «اتخاذ تدابیر

لازم برای تأمین امنیت برای مردمش از طریق نابود کردن زیرساخت‌های تروریستی در اراضی فلسطینی خوانده شده» اعلام همبستگی شده است.^(۱۶) به گفته دستیاران برخی از سناتورها، دولت تلاش زیاد اما ناموفقی برای حذف عبارت اخیر به عمل آورده بود. تصویب این دو قطعنامه علی‌رغم آن انجام شد که پاول، وزیر خارجه، طی ملاقات‌هایی با سران کنگره خواستار به تعویق افتادن رأی‌گیری در مورد آنها شده بود.^(۱۷)

دیوید بونیور^(۱۸) نماینده دموکرات از ایالت میشیگان که شمار قابل توجهی از اعراب در آن زندگی می‌کنند، در مورد قطعنامه مجلس نمایندگان گفت: «این قطعنامه به نحوی کورکورانه از اقدامات اسرائیل علیه فلسطینی‌ها حمایت می‌کند و به طور کامل رنج‌هایی را که فلسطینی‌ها طی نسل‌ها متحمل شده‌اند تکذیب می‌کند». سناتور ارنست هالینگز^(۱۹) و سناتور رابرت برد^(۲۰) تنها سناتورهایی بودند که علیه قطعنامه در سنا رأی دادند. سناتور هالینگز به طور ضمنی اشاره کرد که سناتورها در پی کمک‌های مالی برای مبارزات انتخاباتی‌شان بودند.

دیک آرمی^(۲۱) رهبر اکثریت جمهوریخواه که در عین حال از رهبران مسیحیان راست نیز هست، در آستانه رأی‌گیری در مجلس نمایندگان حتی نظراتی علیه موافقتنامه اسلو ابراز کرد. وی در مصاحبه‌ای در برنامه تلویزیونی Hardball در شبکه MSNBC گفت: «خشنود خواهم شد اگر

اسرائیل تمامی ساحل غربی را به خاک خود ضمیمه کند.» وی در ادامه در پاسخ به سئوالی گفت: «به این اعتقاد رسیده‌ام که فلسطینی‌ها باید این محل را ترک کنند.» وی چند ساعت بعد در تلاشی برای اصلاح حرف قبلی خود گفت: «معتقد است که تنها فلسطینی‌هایی که از تروریسم حمایت می‌کنند باید تبعید شوند.»^(۲۲) تام داسل، رهبر اکثریت سنا و یکی از کاندیداهای احتمالی حزب دموکرات برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴، در یک گردهمایی ای‌پک ضمن انتقاد از اروپا، اعراب و مقامات سازمان ملل به خاطر آن چه که «یهودستیزی» (آنتی سمیتیزم) و بر خورد غیرصادقانه در قبال دولت یهود دانست گفت: «حمایت آمریکا از اسرائیل باید مطلق و تزلزل‌ناپذیر باشد و به تعهد خود مبنی بر حفظ برتری نظامی اسرائیل پایبند باقی بماند.»^(۲۳) البته معدودی نیز در کنگره نگران تضعیف موقعیت آمریکا به عنوان یک میانجی در صورت تشدید حمایت از اسرائیل هستند. جان وارنر (Wamer) سناتور جمهوریخواه و یکی از کارشناسان معتبر سیاست خارجی در کنگره قبل از رأی‌گیری در پاسخ به سئوالی مبنی بر این که آیا از قطعنامه ضد فلسطینی حمایت خواهد کرد، گفت: «هنوز تصمیم نگرفته‌ام... آن چه موجب نگرانی من است این که آیا لازم است موقعیت آمریکا به عنوان یک میانجی در منطقه را این گونه تضعیف کنیم.»^(۲۴) در مورد نفوذ یهودیان در کنگره آمریکا غیر

از نقش افکار عمومی و جو عمومی در کشور، نقش آرای یهودیان در انواع انتخابات، کمک‌ها انتخاباتی آنها و... فعالیت سازمان یافته و پیگیر لابی‌های رسمی یهود از یک سو و نبود صدایی مخالف از سوی دیگر نیز بسیار مؤثر است. هنری هاید^(۲۵) عضو مجلس نمایندگان و رئیس کمیته روابط بین‌المللی این مجلس مورد اخیر را چنین توضیح داده است: «لابی طرفدار اسرائیل چیزی نیست که اعضای کنگره تمایل داشته باشند زیاد در موردش صحبت کنند.» وی می‌افزاید که او راجع به موضوعات مربوط به خاورمیانه مورد مراجعه گروه‌های طرفدار اسرائیل قرار می‌گیرد، اما گروه‌های عرب - آمریکایی یا مسلمانان آمریکا چندان به سراغ او نمی‌آیند. وی می‌افزاید: شاید نتیجه این امر بود که کمیته‌ای که او ریاستش را بر عهده دارد طی سال‌ها مستمراً مواضعی به سود اسرائیل اتخاذ کرده، به نحوی که به «کنست کوچک» شهرت یافته است.^(۲۶) کنگره نظر به نقش تعیین‌کننده‌اش در امور مالی، در تثبیت کمک اقتصادی و نظامی ۳ میلیارد دلاری در سال به اسرائیل نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. این کمک‌ها که از سال ۱۹۷۹ به طور مستمر پرداخت شده، هم با بهترین شرایط و هم بدون قید و شرط بوده است. طرفداران اسرائیل پیوسته حساس بوده‌اند که این کمک‌ها هیچ ربطی به نوع سیاستی که دولت اسرائیل اعمال می‌کند، نداشته باشد. حضور فزاینده یهودیان در کنگره آمریکانیز

از دیگر عوامل مؤثر در سوق دادن کنگره به حمایت قوی از منافع اسرائیل بوده است. اگرچه از نظر تاریخی یهودیان علی‌رغم فعالیت‌های شدید سیاسی کمتر پست‌های انتخابی بالا داشته‌اند، اما این امر طی دهه گذشته رو به تغییر گذاشته است. به طوری که در کنگره فعلی (کنگره صد و هفتم) ۱۰ سناتور یهودی (۱۰ درصد)، از جمله افراد مؤثری مانند جوزف لیبرمن که همراه با ال گور نامزد معاونت ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۰ بود، و ۲۷ عضو مجلس نمایندگان (۶ درصد) عضویت دارند.

در زمان کلینتون دو یهودی یعنی دنیس راس و معاون او آرون میلر که برای مدت ده سال نماینده ویژه کلینتون در مسئله فلسطین - اسرائیل بودند، منصوب شدند و کلینتون برای نخستین بار یک یهودی، مارتین ایندیک، را به عنوان سفیر آمریکا در اسرائیل منصوب کرد. (ضمن این که گفتنی است که اینان همگی از کسانی بودند که به برداشت‌های حزب کارگر اسرائیل و اصل زمین در برابر صلح اعتقاد دارند.)

کلینتون همچنین دو قاضی در دیوان عالی کشور منصوب کرد که هر دو یهودی هستند. سندی برگر مشاور امنیت ملی کلینتون و وزیر کشاورزی‌اش، دانیل گلیکمن، و چند ده نفر دیگر در پست‌های بالای دولت او یهودی بودند....

قوه مجریه
نفوذ بران تصاب دولتی یکی دیگر از اهرم‌ها قدرت یهودیان در آمریکاست. هر چند که قوه مجریه در آمریکا همیشه کمتر از کنگره و حتی افکار عمومی تحت تأثیر لابی طرفدار اسرائیل قرار داشته است. سیا و وزارت خارجه به طور معمول به عنوان مراکزی که در برابر نفوذ یهودیان مقاوم بوده‌اند، مطرح‌اند. تا این اواخر رفتار دموکرات‌ها و جمهوریخواهان در قبال نفوذ

بوش با توجه به این که بخشی از پایگاه حزبی‌اش را طرفداران غیریهودی اسرائیل، شامل نومحافظه‌کاران^(۲۷) و راست مسیحی تشکیل می‌دهد و آنها در انتخاب او نقش مهمی داشتند، تعداد قابل توجهی از عناصر یهودی نومحافظه‌کار را به سمت‌های مهم در دولت خود گمارد. پل ولفوویتز، معاون وزارت دفاع^(۲۸)، داگلاس فیث، معاون وزارت دفاع در امور برنامه‌ریزی^(۲۹)، ریچارد پرل، رئیس مجمع

سیاست دفاعی^(۳۰) و... از جمله یهودیانی هستند که پست‌های مهمی را در دولت بوش عهده‌دار شده‌اند.

با این حال نکته مهم در مورد قوه مجریه آمریکا این است که بدنه حرفه‌ای و غیرسیاسی آن چندان تحت تأثیر لابی طرفدار اسرائیل قرار ندارد. این لابی مانند هر لابی دیگر که به نفوذ بر مقامات منتخب از طریق روندهای انتخاباتی از جمله ارائه کمک‌های انتخاباتی و نهایتاً انتصابات سیاسی منبعث از آن وابسته است، اهرم‌های چندانی برای تحت تأثیر قرار دادن مسئولین حرفه‌ای (کاریری) مانند مقامات نظامی، سیاست خارجی و اطلاعاتی ندارد. از این رو لابی مذکور طی سال‌های طولانی تلاش مستمری را برای تبلیغ علیه این گونه مقامات با هدف بی‌اعتبار کردن و سرانجام تضعیف نظرات کارشناسی که از سوی آنها ارائه می‌شود، انجام داده است. در همین رابطه است که عناصر لابی مذکور مقامات کاریری و نیز در مواردی منصوبین سیاسی در وزارت خارجه آمریکا را عرب‌گرا (عربیست) می‌نامند. نمونه‌هایی از تبلیغات لابی اسرائیل علیه مسئولین و کادرهای وزارت خارجه آمریکا به شرح زیر است:

- روزنامه نیویورک پست که یک نشریه کاملاً صهیونیستی است، بعد از سخنرانی بوش در ۲۴ ژوئن ۲۰۰۲، از آن به عنوان «پیروزی طرفداران ثابت قدم اسرائیل مانند دیک چنی معاون رئیس جمهور، رامسفیلد وزیر دفاع و

کاندولیزا رایس مشاور امنیت ملی بر عربیست‌ها در وزارت خارجه که در پی تحمیل خواسته‌های بیشتری بر اسرائیل بودند»، یاد کرد.^(۳۱)

- در همین رابطه فرانک گفنی که از نومحافظه‌کاران و رئیس مرکز سیاست امنیتی^(۳۲) در واشنگتن است، در نشریه دست راستی National Review که افکار نومحافظه‌کاران را منعکس می‌کند، نوشت: «... اگر چه پرزیدنت بوش به جورج تنت، رئیس سیا، دستور داده است تا رژیم صدام را سرنگون کند، سازمان سیا با عربیست‌های وزارت خارجه متحد شده و با استفاده از شگردهای کلاسیک در واشنگتن با چنین اقدامی مخالفت می‌کند. برای همین منظور آنها به طور مستمر در تلاش برای بی‌اعتبار کردن یا تضعیف کنگره ملی عراق‌اند.» گفنی چنین نتیجه می‌گیرد که وزارت خارجه و سیا با تضعیف کنگره ملی عراق ضرورت استقرار صدها هزار سرباز آمریکایی را مطرح و سپس مخالفت فرماندهان نظامی با چنین دورنمایی را به جراید «درز» می‌دهند تا فکر سرنگونی صدام را غیر عملی وانمود کنند.^(۳۳)

- ویلیام سفایر از صهیونیست‌های رادیکال نیز طی مقاله‌ای در نیویورک تایمز ضمن مخالفت با حتی تشکیل یک کشور موقت فلسطینی که از سوی کالین پاول در ژوئن ۲۰۰۲ مطرح شده بود، اضافه کرد که «عربیست‌های وزارت خارجه مدعی‌اند که این نشان دهنده اقدامی در جهت دورشدن از حمایت قاطع بوش از اسرائیل خواهد بود.»^(۳۴)

- جروزالم پست نیز که از سخنگویان جناح راست اسرائیل است، در ژوئن ۲۰۰۲، «عربست‌های وزارت خارجه آمریکا» را متهم کرد که «همراه با مصر و عربستان سعودی و جناح چپ اسرائیل و حامیانش در بین یهودیان آمریکا، از جمله مقامات یهودی وزارت خارجه و کاخ سفید، سال‌ها از حامیان عرفات بوده‌اند.» (۳۵)

در ژوئن ۲۰۰۲ و در پی آن که مطالبی در جراید انتشار یافت و طی آن از قول ژنرال‌های عضو ستاد مشترک ارتش آمریکا تردیدهایی در مورد منطقی بودن و عملی بودن بسیج صدها هزار سرباز برای سرنگونی صدام مطرح شد، عناصر وابسته به لابی طرفدار اسرائیل در جراید خود آنها را «ترسو» نامیدند.

جامعه اطلاعاتی آمریکا نیز مورد اعتماد لابی طرفدار اسرائیل نیست و حتی گهگاه از سوی این لابی به «یهودی ستیز» بودن متهم شده است. مخالفت سازمان سیا با بخشودگی جاسوس اسرائیلی «جاناتان پولارد» یکی از علل این بدبینی است. (پولارد عضو ضد اطلاعات نیروی دریایی آمریکا بود و به اتهام جاسوسی برای اسرائیل دستگیر و محکوم شد).

نمونه آدمیرال بابی ری اینمن یکی از نمونه‌های تلاش لابی اسرائیل برای تخریب چهره کادرهای نظامی و غیرنظامی است. بعد از این که وی از سوی کلینتون برای تصدی وزارت دفاع نامزد شد، ویلیام سفایر از یهودیان دست راستی آمریکایی در مقاله‌ای در نیویورک تایمز

وی را متهم به «نقش داشتن در محکومیت سنگین جاناتان پولارد» کرد. اینمن نیز طی پاسخی نوشت که در سال ۱۹۸۱ بعد از این که او در مقام معاون سیا دستور محدودیت دسترسی اسرائیل به اطلاعات محرمانه آمریکا را داده بود، سفایر کوشیده بود تا به طور مخفیانه ویلیام کیسی، رئیس وقت سیا، را از اعمال این تصمیم منصرف کند. بالاخره ریمن در اعتراض به آن چه که مکار تیسیم جدید نامید، کناره گرفت. (۳۶)

اهرم‌های نفوذ یهودیان در دولت آمریکا

سوابق تاریخی، سیاست داخلی و حساسیت‌ها، سخن گفتن از لابی یهودی در آمریکا رادشوار کرده است. نفوذ یهودیان عملاً به موضوعی تبدیل شده که سیاستمداران اندکی در واکنشگتن حاضر به صحبت علنی درباره آن می‌شوند. آنها ترجیح می‌دهند که در این مورد یا سخن نگویند یا بسیار با احتیاط و حساب شده صحبت کنند. سخن از این لابی مانند سخن گفتن از لابی‌های دیگر همچون کوبایی‌ها، سعودی‌ها، نفت، سلاح شخصی و... نیست. سخن انتقادآمیز گفتن درباره نفوذ سیاسی یهودیان همواره امری مخاطره‌آمیز جلوه می‌کند، چرا که می‌تواند اتهام «یهود ستیزی»، اعتقاد به «توطئه جهانی یهود»، و... را در پی داشته باشد. به علاوه، سیاستمدارانی که در حال یا آینده در پی شرکت در رأی‌گیری‌ها هستند، به طریق اولی احتیاط بیشتری می‌کنند. در مقابل، سیاستمدارانی که در پی تصدی سمت‌های انتخابی یا انتصابی

نیستند، به طور نمایانی صریح تر و روشن تر در مورد اسرائیل و مسائل یهودیان سخن می گویند. به عنوان مثال جیمی کارتر طی مقاله ای در نیویورک تایمز، از شارون به خاطر رد همه موافقتنامه های صلح، تخریب روستاها و خانه های فلسطینی، مخالفت علنی با خواسته جرج بوش برای خروج از اراضی اشغالی و... انتقاد کرد و از دولت آمریکا خواست تا از دو حربه ای که در اختیار دارد: یکی جلوگیری از به کارگیری سلاح های آمریکایی در عملیات تهاجمی ارتش اسرائیل - مشابه آن چه در جنین اتفاق افتاد - و دوم توقف کمک های اقتصادی و نظامی به اسرائیل استفاده کند. وی در این مقاله ضمن تصریح بر این که «حساسیت سیاسی فوق العاده ای که در آمریکا راجع به تلاش برای قانع کردن اسرائیل وجود دارد را درک می کند»، از دولت آمریکا خواست تا نظر به بی حاصل بودن راه های دیپلماتیک در مورد اسرائیل، به اقداماتی که «بیشتر مبتنی بر زور» باشد، متوسل شود.^(۳۷)

مثال دیگری که شک و تردید متقابل بین یهودیان و غیریهودیان در آمریکا را نشان می دهد، نواری است که در ماه مارس از سوی کاخ سفید علنی شد. این نوار حاوی مکالمه ای بین نیکسون و کشیش بیلی گراهام کشیش رسمی کاخ سفید در دهه های ۶۰ و ۷۰ است. در این نوار گراهام خطاب به نیکسون می گوید «یهودیان اطراف مرا گرفته اند و با من ابراز دوستی می کنند، چون فکر می کنند من دوست

اسرائیل هستم. اما نمی دانند من حقیقتاً در موردشان چگونه فکر می کنم.» نیکسون نیز که مشهور به داشتن احساسات ضدیهودی بود، در پاسخ می گوید: «نباید بگذاری بفهمند.» انتشار این نوار باعث جنجالی در آمریکا شد. نیوزویک ضمن شرح این موضوع نوشته است: «یهودیان به ندرت می توانند از طرز فکر واقعی دیگران نسبت به خودشان و این که دیگران ممکن است در فکر انجام چه کاری باشند، مطمئن شوند.»^(۳۸)

در چنین شرایطی آن چه که نفوذ یهودیان در نظام تصمیم گیری سیاسی در آمریکا را تضمین کرده، بهره گیری آنها از پاره ای مبانی مادی و عینی در جامعه آمریکاست که از طریق آنها تضمینی مطمئن در مورد تأمین منافع خود به دست می آورند.

قدرت یهود در آمریکا مبتنی بر مجموعه ای از عوامل است که به طور کلی می توان آنها را تحت عنوان لابی رسمی و غیررسمی دسته بندی کرد. در حالی که صدها سازمان و تشکیلات کوچک و بزرگ یهودی در آمریکا فعال اند، تنها تعداد معدودی از آنها رسمی و مستقیم مشغول فعالیت به سود اسرائیل اند. شمار کثیری از این سازمان ها در فعالیت های به ظاهر آموزشی مانند اعزام سخنران، برگزاری نمایشگاه، تهیه مطالب برای برنامه های مختلف... یا اطلاع رسانی و ایجاد تشکل درگیر هستند. بعضی از فعالیت های آموزشی این سازمان ها نیز دارای اثرات سیاسی است، مانند دعوت از

طرفدار اسرائیل در آمریکا دسته بندی کرد. ضمن این که البته شکل رسمی و غیر رسمی تأثیر گذاری بر سیاست های آمریکا در جهت حمایت از اسرائیل در بسیاری از موارد با هم درمی آمیزند و تفکیک آنها عملاً دشوار می شود.

از این رو اصطلاح «لابی یهود» اگر چه گویای بخشی از واقعیت است، اما به نظر می رسد که اصطلاح «لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا»، به نحو جامع تری واقعیت و اهداف مورد نظر این لابی را منعکس کند. بر این مبنا می توان لابی طرفدار اسرائیل را چنین تعریف کرد: «لابی طرفدار اسرائیل شامل بازیگران رسمی و غیر رسمی است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم در جهت اثر گذاری بر سیاست آمریکا با هدف حمایت از اسرائیل می کوشند.»

لابی رسمی یهود در آمریکا

جامعه یهودیان آمریکا تشکیلاتی رسمی برای پیشبرد نظرات خود در پایتخت آمریکا ایجاد کرده که از نظر پیچیدگی، سازماندهی، توان مالی و بهره گیری از تاکتیک های متنوع، از شانتاژ گرفته تا مظلوم نمایی، در واشنگتن بی نظیر توصیف می شود.

لی هامیلتون رئیس سابق کمیته روابط بین المللی مجلس نمایندگان آمریکا و رئیس کنونی مرکز بین المللی و درو ویلسون برای محققین در واشنگتن می گوید: «در زمان کارش در کنگره شاهد بود که چگونه قرابت روان شناختی و فرهنگی بین آمریکایی ها و

مقامات منتخب یا کاندیداها برای سخنرانی و بحث در مورد موضوعات مختلف. این قبیل برنامه ها با هدف فراهم آوردن یک پایگاه آموزشی - اطلاع رسانی برای سازمان دادن انواع حمایت ها از اسرائیل در آمریکا انجام می شود. یکی از دلایل عمده بی علافگی این سازمان ها از فعالیت مستقیم سیاسی به نفع اسرائیل این است که قانون مالیات آمریکا فعالیت سیاسی از سوی نهادهای غیرانتفاعی را ممنوع کرده است، ضمن این که در غیر این صورت جذب کمک های مردمی توسط این سازمان ها نیز به علت لغو امتیازات مالیاتی بسیار دشوار می شود.

به دلیل فوق، سازمان های یهودی آمریکایی وظیفه فعالیت سیاسی رسمی و مستقیم به سود اسرائیل را به معدودی از سازمان ها تفویض کرده و به اشکال مختلف آنها را حمایت می کنند. کمیته امور عمومی آمریکا اسرائیل (ای پک) و کنفرانس رؤسای سازمان های یهودی آمریکایی عمده ترین سازمان ها از این نوع اند که به طور مستقیم نزد کنگره و دولت جهت حفظ منافع اسرائیل فعالیت می کنند.

همچنین گروه هایی از مسیحیان دست راستی و محافظه کاران نیز در آمریکا به حمایت از اسرائیل مشغول اند که برخی از آنها حتی از بسیاری از یهودیان در این زمینه فعال تر و تندرو تر می باشند. به علاوه، نقش افکار عمومی، عملکرد اقلیت یهود، الگوی رأی دادن یهودیان و... را نیز می توان تحت عنوان لابی غیر رسمی

اسرائیلی‌ها به مؤثرترین فعالیت‌ها برای اثرگذاری بر سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد.» وی می‌افزاید: روابط آمریکا و اسرائیل بسیار پیچیده و با دوام و مبتنی بر ارزش‌های مشترک مانند دموکراسی، بازار آزاد و میراث یهودی - مسیحی و نیز روابط شخصی نزدیک بین آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها است. به گفته هامیلتون «بر چنین مبنایی جامعه یهودیان آمریکا لابی‌ای ایجاد کرده که در واشنگتن از نظر پیچیدگی و سازمان‌دهی و بنیه مالی بی‌رقیب است. آنها در ارتباط با اتحادیه‌های کارگری در چپ و مسیحیان انجیلی در راست عملاً هر جریانی در این میانه برای تحقق یک هدف یعنی بسیج حمایت برای اسرائیل موفق بوده‌اند... این یکی از اعجاب‌آورترین و چشمگیرترین پدیده‌های سیاسی از جهت تأثیرگذاری بر دولت فدرال آمریکاست که من به عمر خود دیده‌ام.»^(۳۹)

ای‌پک

کنفرانس سیاسی سالانه‌ای که ای‌پک در آوریل گذشته در واشنگتن برگزار کرد، گویای موقعیت این تشکیلات و توان بسیج آن است. در این کنفرانس ۵۰۰۰ نماینده وابسته به ای‌پک از سراسر آمریکا (دو برابر سال قبل) حضور داشتند. پنجاه نفر از ۱۰۰ سناتور آمریکایی و ۹۰ نفر از اعضای مجلس نمایندگان و ۱۳ تن از مقامات عالی‌رتبه دولت بوش، از جمله اندرو کارد، رئیس کارکنان کاخ سفید، در آن کنفرانس شرکت کردند. تام داشل، رهبر اکثریت

کمیته آمریکایی اسرائیل برای امور عمومی (ای‌پک)^(۴۰) سازمانی است که برای فعالیت مستقیم و رسمی جهت جلب حمایت بخش‌های مختلف دولت آمریکا از اسرائیل ایجاد شده است. این سازمان که نام قبلی آن «کمیته صهیونیست آمریکا برای امور عمومی» بود، در سال ۱۹۵۱ و با این هدف تأسیس شد که علی‌رغم مخالفت وزارت خارجه آمریکا به طور مستقیم خواستار کمک کنگره به اسرائیل شود.

سردمداران این گروه مدعی‌اند که هر ساله به تصویب ۱۰۰ طرح به سود اسرائیل در کنگره آمریکا کمک می‌کنند.^(۴۱) گفته می‌شود که ای‌پک در حال حاضر دارای ۱۴۰ کارمند تمام وقت و بودجه‌ای حدود ۴۱۲ میلیون دلار است^(۴۲) و از این رو در قیاس با دیگر لابی‌هایی که در زمینه سیاست خارجی در واشنگتن فعال هستند، مانند غولی به نظر می‌آید. مجله فورچون در یک رده‌بندی که از لابی‌های فعال در واشنگتن منتشر کرد، ای‌پک را به عنوان چهارمین لابی پر قدرت آمریکا معرفی کرد. این در حالی است که سه لابی که جلوتر از ای‌پک قرار گرفتند (انجمن ملی تفنگ، انجمن آمریکایی بازنشستگان و اتاق تجارت آمریکا) همگی متوجه حفظ و بسط منافع می‌شوند. مطابق این رده‌بندی، ای‌پک با فاصله زیادی از دیگران، قوی‌ترین لابی مربوط به سیاست خارجی در آمریکاست.^(۴۳)

دموکرات در سنا، و تام دیلی (Delay) ناظم اکثریت جمهوریخواه در مجلس نمایندگان در کنفرانس سخنرانی کردند.^(۴۴)

ای پک اگرچه عمدتاً روی کنگره متمرکز است، اما بخشی از توان خود را نیز صرف کار با

قوه مجریه آمریکا می کند. نمایندگان ای پک

علاوه بر تماس های عدیده حضوری با اعضای

کنگروه، در کمیته ها و کمیته های فرعی مختلف

در مجلس نمایندگان و سنا حاضر و در ارتباط با

موضوعات مختلف موجود در دستور کار که به

اسرائیل مربوط می شود، سخنرانی می کنند.

ای پک مدعی است که در کمیته اجرایی اش

رؤسای ۴۰ سازمان یهودی با ۴/۵ میلیون عضو

حضور دارند و این خود وسیله ای است برای

ادعای نمایندگی از سوی اکثریت یهودیان

آمریکا.

ای پک از آن جا که ادعای غیرسیاسی بودن

یعنی بی طرفی در رقابت های دو حزب عمده

آمریکارا دارد، رسماً دخالتی در ارزیابی، تأیید و

کمک مالی به کاندیداهای مجالس نمی کند،

هرچند که پیگیری نحوه رأی دادن و

موضع گیری های نمایندگان کنگره که شناخت

دقیقی از گرایشات نمایندگان به دست می دهد،

بعداً توسط «کمیته های امور عمومی» که مسئول

کمک های انتخاباتی هستند، مورد استفاده قرار

می گیرند.

ای پک تلاش دارد که غیرسیاسی باقی

بماند، به این معنا که جانب هیچ یک از دو

حزب عمده آمریکا را نگیرد و بتواند منافع خود

را نزد وابستگان به دو حزب پیش برد. ای پک در عین حال همواره مدعی بوده که منافع ملی آمریکا را نمایندگی می کند و کوشش داشته تا حمایت از اسرائیل را در چنین چارچوبی مطرح و تحت چنین عنوانی پیش ببرد.

ای پک هم در پی تأمین و حفظ منافع

اسرائیل است، خصوصاً در مواردی که کنگره

نقش مهمی در تصمیم گیری دارد، مانند

کمک های سالانه اقتصادی و نظامی آمریکا به

اسرائیل، و هم به عنوان یک ناظر مواظب است

که تصمیمی به ضرر اسرائیل در بخش های

مختلف دولت آمریکا گرفته نشود. فعالان

ای پک اغلب از بین افراد با سابقه کار در کنگره

انتخاب می شوند، به گونه ای که به جزئیات کار

در کنگره و ریزه کاری های مربوطه واقف

باشند.

کارای پک غالباً از صرف توسل به

تاکتیک های معمول برای لابی کردن فراتر

می رود. ای پک به شبکه ای که برای بسیج و

فعال کردن جامعه یهودیان آمریکا به وجود

آورده، متکی است. گفته می شود که این شبکه

مرکب از ۷۵ سازمان مختلف یهودی است که

به نحوی از اسرائیل حمایت کنند.^(۴۵) این

سازمان ها غالباً از نظر قانونی قادر به پرداختن

به فعالیت هایی که در چارچوب لابی دسته بندی

می شوند، نیستند، اما نمایندگان برخی از آنها در

هیأت مدیره ای پک عضویت دارند و در روند

کار انواع کمک ها ارائه می کنند. این سازمان ها

همچنین دارای تشکیلاتی هستند که انتشار

سریع اطلاعات بین اعضا را ممکن و در نتیجه تحرک آنها به تناسب فعالیت‌های کنگره را میسر می‌سازد. فعالیت‌های به اصطلاح مردمی در حوزه‌های انتخابیه اعضای کنگره برای اعمال فشار بر آنها در صورت لزوم، از این نوع تحرکات است.

همچنین گفته می‌شود که ای‌پک ظرف ۲۰ سال گذشته به نوعی به پیگرد آن گروه از اعضای کنگره که در مخالفت با نظراتش رأی داده‌اند، پرداخته است. از جمله مشهور است که در ۵ یا ۴ مورد از طریق حمایت فعال از مخالفانشان موفق به شکست آنها شده است؛ مواردی که جوئی سنگین در کنگره ایجاد کرده و باعث شده تا دیگر اعضای کنگره و نیز داوطلبان عضویت در کنگره توان ای‌پک را به حساب آورند. به گفته یکی از خبرنگاران بی‌بی‌سی به نقل از یکی از دستیاران یک سناتور آمریکایی «وقتی سخن از اسرائیل باشد، در کنست (مجلس اسرائیل) آزادی بیشتری در مقایسه با کنگره آمریکا وجود دارد».^(۴۶) همین خبرنگار از قول دارالیزا عضو لبنانی - آمریکایی کنگره نقل می‌کند که به قطعنامه‌ای که هدفش تبریک به شارون بعد از انتخابش به نخست‌وزیری اسرائیل بوده رأی داده است، هر چند که شارون را معرف بدترین سیاست در اسرائیل می‌دانسته است. در عین حال نمی‌خواسته در بین معدود افرادی باشد که رأی نمی‌دهند. به گفته این خبرنگار، دارالیزا تنها عضو کنگره بوده که حاضر به حرف زدن با وی در مورد

لابی طرفدار اسرائیل شده بود.^(۴۷) ای‌پک و به طور کلی دیگر فعالان یهودی حمایت دیگر لابی‌ها در کنگره را برای پیشبرد بهتر اهدافشان لازم می‌دانند و برای این منظور به طور مستمر در فعالیت برای ایجاد ائتلاف‌هایی با دیگر جریان‌های فعال مانند اتحادیه‌ها، هالیوود، روحانیون مسیحی، دانشگاهیان و رهبران سیاه پوست هستند.

ای‌پک همچنین برنامه‌ای برای کار با مسیحیان دارد و برای این منظور تشکیلاتی به نام «کنفرانس رهبری مسیحی ملی برای اسرائیل»^(۴۸) جهت ایجاد هماهنگی بین گروه‌های مسیحی متمایل یا طرفدار اسرائیل به وجود آورده است.

کنفرانس رؤسای سازمان‌های عمده یهودی آمریکایی^(۴۹)

کنفرانس رؤسای سازمان‌های عمده یهودی آمریکایی از رهبران ۵۵ سازمان مختلف یهودی تشکیل شده است و عمدتاً مسئولیت تدوین و تنظیم «مواضع یهودیان» در امور مختلف مربوط به سیاست خارجی را بر عهده دارد، به نحوی که لابی طرفدار اسرائیل بتواند وحدت نظر خود را در موضوعات مربوطه حفظ کند. در حالی که ای‌پک فعالیت‌های خود را عمدتاً بر روی کنگره متمرکز کرده، کنفرانس متمایل به آن است که رابطنی بین جامعه یهودیان آمریکا و قوه مجریه باشد.

لابی غیررسمی یهود در آمریکا ۱- یهودیان آمریکا

این اقلیت درصد بسیار بالای شرکت آنها در رأی گیری هاست. مطابق آمار به طور متوسط ۸۹ درصد یهودیان واجد شرایط در انواع انتخابات شرکت می کنند. با توجه به این که درصد شرکت در انتخابات در کل جمعیت آمریکا معمولاً بین ۵۰ تا ۶۰ درصد است، طبیعی است که نفس شرکت نزدیک به ۹۰ درصدی یهودیان در رأی گیری ها بر اهمیت نقش آنها می افزاید.

عامل مهم دیگر که در افزایش نقش رأی یهودیان مؤثر است، نحوه توزیع جمعیت یهود در ایالت های مختلف آمریکاست. حدود ۵ میلیون از جمعیت تقریباً ۶ میلیونی یهودیان آمریکا در ۹ ایالت مهم متمرکزند، ۹ ایالتی که با توجه به نظام خاص انتخاباتی در آمریکا (کالج انتخاباتی)، نقش تعیین کننده ای در تعیین رئیس جمهور دارند. این ایالت ها و درصد جمعیت یهودی آنها عبارت اند از: نیویورک (۸۷ درصد)، کالیفرنیا (۲/۹ درصد)، فلوریدا (۳/۹ درصد)، نیوجرسی (۵/۶ درصد)، پنسیلوانیا (۲/۳ درصد)، ایلینویز (۲/۲ درصد)، مریلند (۴/۱ درصد)، ماساچوست (۴/۳ درصد) و کنتیکت (۳/۲ درصد).^(۵۰)

علاوه بر کیفیت سکونت یهودیان در ایالات مختلف آمریکا، درصد بالای شرکت کنندگان یهودی در رأی گیری ها، سخاوت آنها در کمک های مالی به کاندیداها، سازمان دهی و تشکیلات و... از دیگر عوامل مهمی است که

در هر دموکراسی گروه های اجتماعی اصولاً زمانی می توانند به قدرتی اثرگذار در تصمیم گیری های سیاسی بدل شوند که سازمان یابند و با توجه به نحوه کار نظام سیاسی به نحوی نظام واره در صدد اثرگذاری بر تصمیم گیری ها در چارچوب آن برآیند. شرکت سازمان یافته و فعالانه در سیاست می تواند اثربخش و گاه تعیین کننده باشد. احساسات کلی و بی شکل و غیر سازمان یافته هر چه قدر هم وسیع و پرتعداد، در نهایت راه به جایی نخواهد برد. عملکرد جمعیت یهودی در آمریکا نمونه بارزی از چگونگی به حداکثر رساندن بهره گیری از امکانات موجود است.

نگرانی های تاریخی و مزمن یهودیان و نیز وضعیت خاص آنها به عنوان یک اقلیت در داخل آمریکا از یک سو و محیط مساعد آمریکا از نظر آزادی های سیاسی از سوی دیگر آنها را به سوی فعالیت گسترده سیاسی رانده است. یکی از مظاهر این فعالیت ها شرکت گسترده اقلیت یهود در آمریکا در انواع رأی گیری ها از شوراها و محلی آموزش و پرورش گرفته تا انتخابات ریاست جمهوری و ایجاد یک بلوک مؤثر رأی دهنده است.

مطابق آمار، آمریکا دارای یک اقلیت یهودی در حدودشش میلیون و پنجاه هزار نفر یعنی ۲/۲ درصد جمعیت کشور است. یکی از ویژگی های

باعث می‌شود تا تأثیر عینی آنها بر روندهای انتخاباتی در آمریکا بیشتر از نسبت عددی آنها به کل جمعیت آمریکا باشد و در نتیجه از این حیث نیز بتوانند نفوذی فراتر نسبت به جمعیت خود بر سیاست خارجی آمریکا بر جای بگذارند.

حال اگر شمار رأی دهندگانی را که مطابق نظرسنجی‌ها حداقل به اندازه یهودیان طرفدار اسرائیل هستند، نیز در نظر بگیریم، روشن می‌شود که اسرائیل حمایت یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های رأی دهنده در آمریکا را در اختیار دارد. خاصه آن که در اغلب موارد رأی کاندیداها از دو حزب اصلی تقریباً برابر است، که در چنین شرایطی جلب رأی یهودیان که بر مبنای ملاحظات و منافع خاص خود رأی می‌دهند، اهمیت مضاعفی می‌یابد. چنین وضعی یکی از علل نفوذ سیاسی یهودیان است که تناسبی با شمار آنها در جامعه آمریکا ندارد. نمایندگان کنگره و فعالان سیاسی آمریکایی که ممکن است به نوعی در برنامه خود تلاش برای رئیس جمهور شدن را نیز گنجانده باشند، خود را ناچار از آن می‌بینند که در الگوی رأی دادن و تصمیم‌گیری‌های خود موردی که باعث ناخشنودی یهودیان شود، نداشته باشند. در شرایطی که لابی عرب و اسلام در آمریکا ضعیف است، عملی مغایر منافع یهودیان در آمریکا از سوی یک سیاستمدار نه تنها سودی برای او دربر ندارد، بلکه با توجه به نبود تقریبی وزنه‌ای در مقابل (به جز چند استثنا) خسارات زیادی به شکل از دست دادن کمک‌های

۲- فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی یهودیان

انتخاباتی و آرای یهودیان و متحدان غیریهودی آنها می‌تواند متوجه او شود. در مجموع داوطلبان تصدی سمت‌های سیاسی گرایش و انگیزه‌های قابل توجهی برای حمایت از لابی طرفدار اسرائیل دارند. و برای این منظور اغلب داوطلبان خود را ملزم می‌بینند که در مباحث مربوط به سیاست خارجی علائق یهودیان را مد نظر قرار دهند و متناسب با آن در جریان مبارزات انتخاباتی قول‌هایی بدهند؛ قول‌هایی که عدول از آنها در کنگره یا کاخ سفید اعتبار سخنان آنان و سرانجام دورنمای شغلی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

حزب دموکرات پیوسته پایگاه سنتی یهودیان آمریکا بوده است. حدود ۸۰ درصد از رأی دهندگان یهودی در دو انتخابات ریاست جمهوری در دهه ۱۹۹۰ به کلینتون و آل گور رأی دادند.^(۵۱) جرج بوش در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ تنها توانست ۱۹ درصد از آرای یهودیان آمریکا را به دست آورد.^(۵۲) به عبارت دیگر بیش از ۸۰ درصد رأی دهندگان یهودی به سود آل گور در انتخابات شرکت کردند.

با این حال، طی حدود یک نسل اخیر تحولاتی نیز در حزب جمهوریخواه صورت گرفته که نتیجه آن افزایش نفوذ لابی طرفدار اسرائیل در این حزب بوده است. از یک سو از زمان ریگان در دهه ۱۹۸۰ حرکت محسوسی در

بخش‌هایی از پایگاه عمدتاً غیریهودی لابی طرفدار اسرائیل برای مهاجرت به حزب جمهوریخواه شکل گرفت. چنانچه جلوتر خواهیم دید، نومحافظه‌کاران با نقل و انتقال تدریجی از حزب دموکرات به حزب محافظه‌کار، مبانی نظری این حزب در ارتباط با سیاست خارجی را به سود اسرائیل تحت تأثیر قرار دادند. از سوی دیگر، رشد جریان راست مسیحی در حزب جمهوریخواه نیز که به خاطر آمیزه‌ای از دلایل سیاسی و مذهبی گاه در دفاع از اسرائیل حتی از یهودیان دست راستی نیز افراطی‌تر است، به تدریج بر سیاست‌های این حزب در مورد اسرائیل تأثیر گذاشت. رشد چنین پایگاهی در حزب جمهوریخواه در جریان بحران بهار ۲۰۰۲ در اراضی اشغالی نمود یافت و توانست در کنترل اقدامات دولت بوش بسیار مؤثر عمل کند.

قبل از این تحولات دولت‌های جمهوریخواه در آمریکا عمدتاً تلاش داشتند تا سیاست خاورمیانه‌ای خود را بر مبنای واقع بینانه و منطبق با منافع ملی آمریکا استوار کنند. چنین سیاستی معمولاً ضمن تأکید بر همبستگی با اسرائیل و تضمین بقای این کشور توجه داشت تا به منافع آمریکا در کشورهای عربی و اسلامی لطمه‌ای وارد نشود. سیاست‌هایی که از سوی دولت آیزنهاور و جرج بوش اول در جهت تلاش برای محدود کردن تجاوزات اسرائیل اتخاذ شد، دو نمونه برجسته در این زمینه بود. اما بعد از روی کار آمدن جرج بوش (پسر) عملاً

مشخص شد که وابستگی سیاسی او به دو جریان محافظه‌کار در حزب (نومحافظه‌کاران و راست مسیحی) بیش از آن است که امکان مانور قابل توجهی در سیاست خاورمیانه‌ای به وی بدهد. عقب‌نشینی وی از موضعی که در سخنرانی ۴ آوریل خود در مورد خروج فوری اسرائیل از ساحل غربی اتخاذ کرده بود، این امر را به خوبی نشان داد. در این واقعه فعالیت‌های نومحافظه‌کاران و راست مسیحی در واداشتن وی به عقب‌نشینی اثر عمده‌ای داشت. نتیجه این که اکنون حزب جمهوریخواه نیز شاید درست به اندازه دموکرات‌ها طرفدار اسرائیل شده است. بعد از این تحولات باید دید که آیا در انتخابات کنگره در نوامبر ۲۰۰۲ و انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۴ تغییری در الگوی رأی یهودیان حاصل خواهد شد یا خیر.

اکنون در نظام سیاسی آمریکا در واقع صدای قابل اعتنایی در مقابل لابی طرفدار اسرائیل وجود ندارد. محافظه‌کاران سنتی با سخنگویانی چون پاتریک بوکانن و ژوزف سابرین^(۵۳) که حداقل دخالت آمریکا در مسائل بین‌المللی را توصیه می‌کنند و معتقدند که تطابقی بین منافع آمریکا و اسرائیل، خصوصاً جناح لیکود، وجود ندارد، تا حد زیادی به حاشیه رانده شده‌اند. جناح چپ حزب دموکرات نیز که عمدتاً تحت تأثیر جریان‌های چپ جدید و متمایل به فلسطینی‌ها قرار داشتند، نیز عملاً خاموش شده‌اند. یهودیان

چپ‌گرا نیز تحت تأثیر آن چه که «عملیات انتحاری» می‌نامند، نسبت به همکاری با عرفات بیشتر بدبین شده‌اند. نتیجه این که شرایط در داخل نظام سیاسی آمریکا به گونه‌ای تحول یافته که هر روز بیش از روز قبل سیاستمداران خود را ناچار به دادن آزادی عملی بیشتری به جریان لیکود در اسرائیل می‌بینند.

فعالیت‌های سیاسی و کمک‌های انتخاباتی

در شرایطی که لابی‌های رسمی طرفدار اسرائیل به خاطر ملاحظات سیاسی، و سازمان‌های یهودی به خاطر ملاحظات قانونی و... از ارائه کمک‌های انتخاباتی مستقیم به کاندیداها خودداری می‌کنند، تشکیلاتی که «کمیته‌های عمل سیاسی طرفدار اسرائیل»^(۵۴) خوانده می‌شوند، برای حمایت از کاندیداها و انتخاباتی طرفدار اسرائیل به وجود آمده‌اند. این کمیته‌ها به جای پرداخت کمک‌ها به احزاب سیاسی، مستقیماً به کاندیداها پول پرداخت می‌کند.

این گونه کمک‌ها همواره به عنوان یکی از ابزارهای مهم نفوذ مد نظر یهودیان آمریکا بوده و آنها به طور معمول از کمک دهنده‌های عمده به شمار رفته‌اند. هر چند که تشخیص کاندیداها و باید مورد حمایت قرار گیرند، برای کمیته‌های مذکور آسان است، اما در نهایت اندازه‌گیری اثرات این گونه کمک‌ها به طور مشخص کار ساده‌ای نیست.

نخستین کمیته از این نوع در سال ۱۹۷۸ به

وجود آمد، اما فعالیت جدی از سال ۱۹۸۲ آغاز شد که ۳۳ کمیته از این نوع مبلغی حدود ۷۸۷ میلیون دلار به نامزدهای عضویت در کنگره کمک کردند. طبق معمول اکثر این کمک‌ها به نامزدهایی داده شد که عضو کنگره بودند و به خاطر همکاری دیرینه با دموکرات‌ها ۸۰ درصد آن به نامزدهای دموکرات کنگره تعلق گرفت. در سال ۱۹۸۴ حدود ۷۰ کمیته طرفدار اسرائیل حدود ۴ میلیون دلار کمک کردند.^(۵۵) البته واقعیت این است که همواره میزان کمک‌های یهودیان در مقایسه با کمک‌های اتحادیه‌های کارگری، وکلا، پزشکان، اتحادیه‌های تجاری ناچیز بوده است.

در دور انتخاباتی سال ۲۰۰۰ کمک‌های انتخاباتی طرفداران اسرائیل حدود ۶/۵ میلیون دلار بوده که ۳۴ درصد آن به جمهوریخواهان و ۶۶ درصد آن به دموکرات‌ها داده شده است.^(۵۶)

رسانه‌ها

رسانه‌های آمریکا، در مجموع، یکی دیگر از پایه‌های نفوذ یهودیان در این کشور است. سازمان‌های یهودی با توجه به نقشی که برای افکار عمومی در سیاست‌گذاری‌ها قائل‌اند، توجه ویژه‌ای نیز نسبت به آن چه که در رسانه‌ها راجع به اسرائیل گفته و نوشته می‌شود، نشان می‌دهند.

به علاوه، این واقعیت نیز وجود دارد که ثروت و موقعیت اقتصادی یهودیان در آمریکا به نحوی غیر متناسب با وزن اجتماعی آنها در

هالیوود و تلویزیون تمرکز یافته و از این طریق نقش مهمی در شکل دادن به ذهن آمریکایی‌ها و از این طریق جهانیان، در ارتباط با موضوعات مورد نظر آنها بازی می‌کند. تردید نیست که چنانچه یهودیان چنین حضوری در رسانه‌های آمریکایی نداشتند، موضوعات مورد علاقه یا نگرانی آنها می‌توانست به نحوی متفاوت انعکاس یابد. با این حال سنت‌های ریشه‌دار اطلاع‌رسانی و چگونگی تعامل بین جامعه سیاسی و جامعه یهود در آمریکا باعث شده تا موضوع پیچیده‌تر از آن باشد که غالباً به نظر می‌آید.

شاید بتوان رسانه‌ها اصلی و شاغلان در این رسانه‌ها را از جهت نحوه انعکاس اخبار مربوط به فلسطین و اسرائیل به دو گروه بزرگ غیرمنصف و دیگری تا حدی منصف تقسیم کرد. در گروه اول به عنوان نمونه می‌توان از وال استریت جورنال و واشنگتن تایمز و فاکس نیوز نام برد و نیویورک تایمز، واشنگتن پست، لوس آنجلس تایمز، کریستین ساینس مانیتور و تاحدی شبکه ABC^(۵۷) را در گروه دوم قرار داد. در حالی که هر دو گروه معتقد به لزوم حمایت آمریکا از بقای اسرائیل هستند، ویژگی گروه اول این است که صرفنظر از برخی استثناها عمدتاً منعکس کننده راست‌ترین جانبداری‌ها از اسرائیل است، حقوق ملی فلسطینی‌ها را نفی می‌کند و غالباً منعکس کننده نقطه نظرات جناح راست در اسرائیل است. حال آن که سیاست هیأت تحریریه گروه دوم که در سرمقاله‌ها

انعکاس می‌یابد، دفاع از تشکیل یک کشور فلسطینی از طریق خاتمه اشغال ساحل غربی و نوار غزه، مخالفت با شهرک سازی اسرائیل در اراضی اشغالی و انتقال ملایم از تدروی‌ها و سیاست سرکوب جناح راست اسرائیل است. این گروه از رسانه‌ها ضمن آن که با آن چه که «تروریسم فلسطینی» می‌نامند مخالفت می‌کنند، درعین حال به کوشش‌هایی نیز که متوجه درک فلسطینی‌هاست، مجال انعکاس می‌دهند. در گزارش‌های خبری این رسانه‌ها از منطقه تلاش بر این است که دو اصل «عینیت» و «انعکاس منصفانه نظرات طرفین ذی ربط» رعایت شود. رعایت این دو اصل گاه باعث شده است، چنانچه جلوتر خواهیم دید، برخوردهایی بین این گروه از رسانه‌ها و لابی طرفدار اسرائیل روی دهد.

در حالی که ستون نویسان ثابت یا موردی در رسانه‌های گروه اول تقریباً همگی از جریان‌های مختلف طرفدار جناح راست اسرائیل اند، ستون نویسان در رسانه‌های گروه دوم طیفی از گرایش‌های متنوع را بازتاب می‌دهند. به عنوان مثال در روزنامه نیویورک تایمز هم توماس فریدمن به عنوان ستون نویس ثابت کار می‌کند و هم ویلیام سافایر. در حالی که فریدمن مخالف ادامه اشغال ساحل غربی و نوار غزه توسط اسرائیل است و سیاست شهرک سازی را «احمقانه» می‌خواند. ویلیام سافایر نظراتی کاملاً مشابه نظرات آریل شارون را منعکس می‌کند، تاحدی که حتی ساحل غربی

را «جودیا وسامارا» می‌نامد و شهرک‌نشینان یهودی را «حومه نشینان یهودی». ضمن این که سیاست هیأت تحریریه نیویورک تایمز و نیز نظرات سایر ستون نویسان این روزنامه بیشتر به نظرات فریدمن نزدیک است تا به نظرات سافایر. در دیگر روزنامه‌های گروه دوم نیز وضعیت کم و بیش مشابهی دیده می‌شود. در عین حال یکی از مشکلاتی که در ارتباط با این دسته از رسانه‌ها وجود دارد این است که تحولات روز را خارج از زمینه تاریخی و سیاسی خود عرضه می‌کنند. به عنوان مثال مردم آمریکا بارها از رسانه‌ها می‌شنوند که نخست وزیر سابق، ایهود باراک، در کمپ دیوید ۲ پیشنهاد «سخت‌و‌تمندانه‌ای» در مورد تشکیل دولت فلسطینی ارائه کرد و عرفات بی جهت آن را رد کرد. اما کمتر آمریکایی شنیده است که آن چه توسط باراک پیشنهاد شد نمی‌توانست به یک کشور فلسطینی منسجم، به هم پیوسته و حاکم بر سرنوشته خود تبدیل شود.

در این میان شماری از نشریات عامه پسند و مبتذل و در عین حال پرتیراژ نیز در آمریکا منتشر می‌شوند که بعضاً ضمن خصومت ورزیدن نسبت به اعراب و مسلمانان، حمایت زیادی از جناح راست اسرائیل به عمل می‌آورند. نیویورک پست یکی از این نوع روزنامه‌ها در شهر نیویورک است. درخور ذکر است که اخیراً گروهی از روزنامه فروشان و کیوسک داران عرب و مسلمان در شهر نیویورک در عکس‌العملی نسبت به محتوای نژادپرستانه و در عین حال

مبتذل این روزنامه از توزیع آن خودداری کرده‌اند. روشن نیست که این حرکت تا چه حد بر تیراژ این روزنامه تأثیر گذاشته است. (۵۸)

برخی دیگر از ابعاد فعالیت‌های رسانه‌های آمریکا در مورد بحران فلسطین از طریق بررسی نظرات نهادهایی که از سوی طرفین درگیری پیگیر این فعالیت‌ها هستند، قابل درک است. این نهادها علاوه بر پیگیری چگونگی انعکاس تحولات خاورمیانه در رسانه‌های آمریکا، تلاش برای تأثیرگذاری بر آن از طرق مختلف را نیز در دستور کار خود دارند. در حالی که کمیته‌ای به نام «کمیته طرفدار دقت در گزارش تحولات خاورمیانه در آمریکا» (۵۹) که جانبدار اسرائیل است، کار روزنامه‌های آمریکا را در تلاش برای یافتن آن چه که غرض ورزی علیه اسرائیل می‌خوانند، پیگیری می‌کند. «دیده بان فلسطینی رسانه‌ها» (۶۰) یکی از چند سازمانی است که مسئولیت مشابهی را از منظر فلسطینی‌ها عهده‌دار شده است.

به عنوان مثال، «دیده بان فلسطینی رسانه‌ها» ضمن تحقیقی که طی ۱۹ ماهه بعد از شروع انتفاضه الاقصی انجام داده، نتیجه گرفته است که واشنگتن پست در ۳۲ گزارش خبری از کلمه «تلافی» یا «تلافی کردن» در اشاره به اقدامات نظامی اسرائیل علیه فلسطینی‌ها استفاده و این معنی را افاده کرده است که عملیات نظامی اسرائیل به نوعی در مقام دفاع از خود بوده و در مقام تلافی و نه ابتدا به ساکن. تحقیق مشابه دیگری توسط این نهاد نشان می‌دهد که در این

روزنامه در دو ماه فوریه و مارس ۲۰۰۲ کلمه «تروریست» یا «ترور» ۱۶ بار در ارتباط با اقدامات فلسطینی‌ها به کار رفته است. این در حالی است که در ارتباط با اعمال اسرائیلی‌های غیر وابسته به ارتش اسرائیل طی ۱۷ ماه بعد از شروع انتفاضه، ۷ بار عبارت *Vigilante*^(۶۱) برای توصیف یهودیانی که دست به اقداماتی

جنایتکارانه علیه فلسطینی‌ها زده‌اند، استفاده شده است.^(۶۲) دو مثال فوق در عین حال نشان می‌دهد که چگونه القائنات ضد فلسطینی در رسانه‌های آمریکایی از هر نوع تداوم دارد.

در مقابل، آن چه که گروه‌هایی از یهودیان آمریکا پوشش خبری غیر منصفانه خشونت‌ها در خاورمیانه می‌نامند، باعث حملات شدید و بی‌سابقه‌ای از سوی آنها علیه شماری از رسانه‌های آمریکایی شده که حتی به اعلام تحریم‌هایی علیه برخی از این رسانه‌ها از جمله نیویورک تایمز، واشنگتن پست، لوس آنجلس تایمز، س‌ان‌ان و ان‌پی‌آر و... نیز انجامیده است. اعتراضات یهودیان آمریکا در جریان تهاجم اسرائیل به ساحل غربی در آوریل ۲۰۰۲ که باعث قتل عام و تخریب خانه‌ها در سطح وسیعی در بین فلسطینی‌ها و انعکاس آن در رسانه‌ها شد، اوج گرفت. ضمن این که ارتباطات سریع و پدیده اینترنت و استفاده نسبتاً خوب فلسطینی‌ها و حامیان آنها از ابزار نوین ارتباطی در انعکاس تحولات مربوطه در رسانه‌های آمریکا نقش مهمی بازی کرد.

در ارتباط با اعتراضات یهودیان، از جمله

ایسون جوردن مدیرخبرسی‌ان‌ان می‌گوید که در یک مورد طی یک‌روز ۶۰۰۰ پست الکترونیکی در اعتراض به نحوه انعکاس اخبار بحران فلسطین دریافت کرده است. به گفته وی «تنها در یک مورد عرفات و شارون اتفاق نظر دارند و آن این که سی‌ان‌ان به سود طرف مقابل عمل می‌کند».^(۶۳)

نیویورک تایمز در ماه مه ۲۰۰۲ از محکومیت این روزنامه توسط شماری از خاخام‌های یهودی در کنیسه‌ها خبر داد. این خاخام‌ها به عکس‌ها، توضیحات زیر عکس‌ها و تیتراهای مورد استفاده در روزنامه انتقاد شدید داشته‌اند، اما آن چه که به ویژه مورد انتقاد آنان قرار گرفته، آن چیزی است که آنها «ایجاد برابری کاذب بین دو طرف و بذل توجه بیش از حد به رنج‌های فلسطینی‌ها» نامیده‌اند. به گزارش نیویورک تایمز، معترضان در اوایل ماه مه صدها پست الکترونیکی خشم‌آلود در اعتراض به چاپ عکسی در صفحه اول به روزنامه فرستادند. در این عکس که صحنه‌ای از راهپیمایی «همبستگی با اسرائیل» را نشان می‌داد، در عکس چند تظاهرکننده طرفدار فلسطین که تابلویی با مضمون «اشغال را خاتمه دهید» در دست داشتند، نشان داده می‌شد و در پس زمینه عکس راهپیمایان طرفدار اسرائیل با شعارها و پرچم‌های اسرائیل در حرکت بودند. در صفحات داخلی همین شماره نیز عکس دیگری چاپ شده بود که در آن چند نفر را نشان می‌داد که شعار صهیونیسم مساوی نازیسم را در دست داشتند.^(۶۴)

سردبیر نیویورک تایمز در روز بعد، ضمن ابراز تأسف، طی توضیحی نوشت که «عکس‌ها و گزارش‌های مربوط به راهپیمایی می‌بایست به نحو منصفانه‌تری واقع‌راه، از جمله تفاوت در شمار شرکت‌کنندگان از دو طرف راه، منعکس می‌کرد».^(۶۵)

طرفداران اسرائیل تحریمی علیه نیویورک تایمز را از اول مه تا پایان این ماه اعلام کردند و سران جامعه یهودی معترض خواستار لغو اشتراک روزنامه به مدت یک ماه شدند. کاترین ماتیس سخنگوی نیویورک تایمز گفت این تحریم باعث لغو شماری از اشتراک‌ها شده است، اما از دادن رقم خودداری کرد. خاخام هاسکل لوکشتاین که رهبر یک جامعه یهودی در یکی از محلات منتهن و از سازمان دهندگان تحریم است، طی مصاحبه‌ای گفت: «عکس‌هایی که همه روزه در نیویورک تایمز منتشر می‌شود، خصوصاً در دوره «عملیات سپردفاعی» رنج‌های فلسطینی‌ها را نشان می‌دهد، بدون این که عکس‌هایی که منعکس‌کننده رنج‌های یهودیان باشد چاپ شود.» خاخام ارشد آوی ویس از مؤسسه عبری ریور دیل یکی دیگر از سازمان دهندگان این تحریم نیز گفته است که مقالاتی شبیه آن چه که «شرح جزئیات زندگی دو نوجوان؛ یکی بمب‌گذاری انتحاری و دیگری دختر اسرائیلی قربانی حمله را تشریح کرده، منعکس‌کننده نوعی برابری اخلاقی انحرافی است.» هاول رینز، دبیر اجرایی نیویورک تایمز، در پاسخ به انتقادات گفت: «برنامه ما برای

پوشش‌های خبری در آینده این است که در چارچوب سنت‌های انصاف و توازن روزنامه عمل کنیم. احساس ما این است که پوشش‌های خبری تا کنون منطبق بر استانداردها در این زمینه بوده و توجه خواهیم داشت که کار ما به همین ترتیب ادامه پیدا کند.^(۶۶)

یهودیان در مورد روزنامه واشنگتن پست نیز جنجال مشابهی به راه انداختند. جمعی از آنها که خود را یک سازمان مردمی در منطقه واشنگتن و برخوردار از حمایت در سراسر آمریکا معرفی کرده بودند، با دایر کردن یک سایت در شبکه اینترنت خواستار تحریم واشنگتن پست از ۱۰ تا ۱۷ ژوئن شدند. در این سایت اینترنتی ضمن ارائه شکوائیه‌ای برای امضا علیه نحوه پوشش اخبار بحران فلسطین در واشنگتن پست، نسبت به آن چه که «غرض‌ورزی‌های ضد اسرائیلی در واشنگتن پست» خوانده شده اعتراض و نیز ادعا شده بود که این روزنامه به نام توازن، حقیقت را فدا کرده و دو طرف درگیری را از نظر اخلاقی با هم برابر معرفی می‌کند. به ادعای آنان «روزنامه مذکور به طور مستمر اصول اخلاق روزنامه‌نگاری را در ارتباط با گزارش تحولات خاورمیانه نقض می‌کند.^(۶۷)

تحریم کوتاه مدت لوس آنجلس تایمز ۲۰۰۲ نیز به گفته مارتا گلدشتاین سخنگوی لوس آنجلس تایمز به لغو ۱۲۰۰ اشتراک این روزنامه منجر شد. در همین رابطه به گفته مدیر عامل رادیوی عمومی ملی^(۶۸) در بوستون، این

رادیو به خاطر تحریم از سوی یهودیان حدود یک میلیون دلار کمک در سال جاری، معادل ۴ درصد کل بودجه سالانه آن را از دست داده است.^(۶۹)

طرفداران غیر یهودی اسرائیل در آمریکا

طرفداران غیر یهودی اسرائیل در آمریکا عمدتاً شامل راست مسیحی و نو محافظه کاران می شود. این دو جریان هر یک برنامه ها و الویت های خاص خود را دارند. جریان نخست، بیشتر نسبت به مسائل اجتماعی مانند سقط جنین، شبیه سازی انسان، جلوگیری از قانونی شدن ازدواج افراد همجنس، دعا در مدارس و محل کار و... حساس است. جریان دوم مرکب از روشنفکرانی است که هم خود را مصروف طرح ها و برنامه های خرد و کلان در قلمروی سیاست خارجی کرده اند. در حالی که جریان نخست به شدت مذهبی و حتی به تعبیری بنیادگراست، دومی لائیک است و ملاحظات مذهبی را در نظر و عمل سیاسی خود دخالت نمی دهد. از نظر گرایش های سیاسی نیز، در حالی که برخی نو محافظه کاران از جان مک کین در مبارزات مقدماتی حزب جمهوریخواه در انتخابات سال ۲۰۰۰ حمایت کردند، مسیحیان راست نسبت به او مخالفت جدی از خود نشان دادند.

با این حال وجه اشتراک این دو جریان نگرش ماهوی آنها به جهان و پدیده های اجتماعی است. هر دو این جریان ها امور و پدیده ها را

سیاه و سفید می بینند و به جدال دائمی بین «خیر و شر» قائل اند. آنها مبارزه پیگیر و اجتناب از مصالحه و راه میانه را تنها راه غلبه بر «شر» و «مخالفان ارزش های آمریکایی» می دانند. هر دو جریان به این نتیجه رسیده اند که اسرائیل درگیر مبارزه ای علیه «شر» است و لذا آمریکا باید بدون ذره ای تردید و مسامحه از آن حمایت کند. هر دو همچنین در مسائل بین المللی سخت یک جانبه گرا هستند و نسبت به وزارت خارجه و وزیر آن که نظری نیز به دیگر ابعاد منافع ملی آمریکا دارند، سخت بدبین اند. نظرات اینان بسیار مهم است، چرا که حزب جمهوریخواه که به طور سنتی تحت تأثیر شرکت های بزرگ اعم از تسلیحاتی و نفتی و مانند آن بود و از نظر سیاسی نگرشی واقع بینانه به مسائل سیاست خارجی داشت، طی ۲۰-۱۵ سال اخیر دستخوش دگرگونی های مهمی شده است. ضمن این که محافظه کاران نو و مسیحیان راست از اجزای مهم ائتلاف حکومتی جرج بوش دوم و از امیدهای قطعی او برای انتخاب مجدد در سال ۲۰۰۴ هستند. همین دو جریان تأثیری مستقیم بر نگرش، بینش و تعبیرات مورد استفاده او نیز داشته اند. کلمه «شر» و «خیر» دو کلمه محوری در سخنان بوش در دو سال گذشته بوده است.

حمایت اینان از اسرائیل این اثر را داشته که این اتهام را که یهودیان تنها حامی اسرائیل در آمریکا هستند، تعدیل کند. این دو جریان باعث شده است که سیاستمدارانی حامی، نه تنها

اسرائیل بلکه سیاست‌های شریانه شارون شوند که درحوزه آنها تنها تعداد معدودی یهودی زندگی می‌کند. ضمن این که اینان در مسائل اجتماعی مانند سقط جنین و... به طور سنتی در برابر رأی دهندگان یهودی قرار داشته‌اند.

راست مسیحی^(۷۰)

در شرایطی که اسرائیل به نحوی فزاینده در بسیاری از مناطق جهان مورد انتقاد قرار گرفته و افکار عمومی از آن فاصله می‌گیرد، راست مسیحی در آمریکا یکی از ثابت قدم‌ترین و جدی‌ترین مدافعان اسرائیل به شمار می‌رود. گرایش راست مسیحی به اسرائیل امر تازه‌ای نیست، اما در شرایط احساس انزوا از سوی یهودیان، حمایت این جریان از اسرائیل شدت و برجستگی بیشتری پیدا کرده است و یهودیان نیز نسبت به گذشته علاقه‌مندی مشهودی برای اذعان نسبت به آن و تمجید از آن یافته‌اند، به این امید که گروه‌های مسیحی دیگر نیز در چنین مسیری گام نهند.

این درحالی است که یهودیان آمریکا به طور سنتی نسبت به راست مسیحی در این کشور نظر مثبتی نداشته‌اند و اختلاف نظر بین آنها در ارتباط با مسائل اجتماعی علت اصلی آن بوده است. «جامعه ضد بهتان»^(۷۱) که از گروه‌های یهودی فعال طرفدار اسرائیل در آمریکاست، در سال ۱۹۹۴ با انتشار مقاله‌ای ضمن اذعان به حمایت راست مسیحی از اسرائیل صحبت از این کرده بود که تهدیدی از جانب مسیحیان

دست راستی علیه امنیت یهودیان وجود دارد و راست مسیحی در صدد تبدیل آمریکا به یک کشور مسیحی و کنترل بر حزب جمهوریخواه است.^(۷۲)

برخی ریشه این گرایش‌های راست مسیحی را در قرن نوزده و در حرکتی در بین گروه‌هایی از مسیحیان آمریکا در آن دوره می‌دانند؛ حرکتی که با نامیدن فرزندان و مکان‌ها به نام‌های مندرج در کتب عهد عتیق شروع شد. بعد از تأسیس اسرائیل نوعی کشش آگاهانه و ناخودآگاه با استناد به بخش‌هایی از کتب مذهبی در جوامع مسیحی آمریکا خصوصاً پیروان کلیسای انجیلی نسبت به اسرائیل به وجود آمد. بیان افراطی این گرایش در ادبیات مربوط به «جنگ و ویرانی بزرگ»^(۷۳) و اعتقاد به این که برای تحقق آخر زمان لازم است به نحوی یهودیان مجتمع شوند، انعکاس یافت. البته بیان ملایم‌تر حمایت از اسرائیل در بین راست مسیحی بر این مبنا استوار شده که اسرائیل ارض مقدس است و یهود قومی است که «خدا با آن میثاق بسته»

است.^(۷۴)

راست مذهبی قدیم به رهبری پاتریک رابرتسون و جری فارول^(۷۵) که از طریق برپایی دعا در مدارس، مبارزه با سقط جنین و دیگر مسائل اجتماعی در پی مبارزه با شیطان بودند، به حاشیه رانده شده‌اند. راست مسیحی جدید، خصوصاً پیروان کلیسای انجیلی،^(۷۶) بین‌الملل‌گرا و مدعی تلاش برای «هدایت و نجات انسان‌ها» در همه جای جهان و بسط

«ارزش های دموکراتیک» است. به قولی چون در جنگ اجتماعی - فرهنگی داخلی نمی توانست پیروزی وجود داشته باشد (به علت قدرت دموکرات ها) و نتیجه نمایانی گرفته نمی شد، راست جدید مسیحی متوجه موضوعات بین المللی شده و به قول یکی از آنها در پی مبارزه با باندها بر آمده است.^(۷۷) همچنین آنها بر این باورند که مسلمانان از مسیحیان و

یهودیان به یک اندازه نفرت دارند. آنان نسبت به مسائل مربوط به اسرائیل سخت حساس اند، در پی انتقاد از چین و کره شمالی اند، با قاچاق زنان در اروپای شرقی و بردگی در سودان مشکل دارند و به نحوی فزاینده متوجه مبارزه با ایدز در آفریقا شده اند. در حالی که آنها عمدتاً در ایالت های جنوبی و مرکزی آمریکا نفوذ دارند، لیبیرال های دو ساحل آنها را سستی های خطرناکی می دانند.

در نتیجه فعالیت های آنها قانون آزادی مذهبی بین المللی^(۷۸) در سال ۱۹۹۸ و قانون حمایت از قربانیان قاچاق انسان^(۷۹) در سال ۲۰۰۰ علی رغم مخالفت کلینتون از تصویب کنگره گذشت. همین جریان عامل اصلی توقف کمک های آمریکا در زمان بوش به صندوق جمعیت ملل متحد بوده است، چرا که آنها مدعی بودند که نهاد مذکور از کمک های آمریکا برای پیشبرد برنامه های سقط جنین در دیگر کشورها استفاده می کرده است. آنها البته از جهاتی نیز مفید واقع شده اند، از جمله فشار مؤثر آنها بر کنگره برای تصویب صدها میلیون

دلار کمک اضافی به آفریقا برای جلوگیری از اشاعه بیماری ایدز قابل ذکر است. آنها ضمناً از سخاوتمندترین کمک دهندگان آمریکایی هستند، به طوری گفته می شود ۱۰ درصد از درآمدهایشان را بعد از کسر مالیات به امور عقیدتی و خیریه اختصاص می دهند. پانزده مؤسسه خیریه مسیحی بزرگ سه میلیارد دلار کمک در سال جمع آوری می کنند.^(۸۰)

یک خاخام یهودی به نام یهیل اکستاین،^(۸۱) که رئیس انجمن فلوشیب بین المللی مسیحیان و یهودیان^(۸۲) است، می گوید که طی ۸ سال گذشته ۶۰ میلیون دلار از مسیحیان پیرو کلیسای انجیلی آمریکایی برای اجرای پروژه های مربوط به اسکان و رفاه مهاجران یهودی در اسرائیل جمع آوری کرده است. وی همچنین در صدد ایجاد یک لابی طرفدار اسرائیل مشابه ای یک با همکاری انجیلی ها در واشنگتن است.^(۸۳)

در مورد این کمک ها و نقش راست مسیحی در کشورهای در حال توسعه، دو استاد دانشگاه طی نامه ای به سردبیر روزنامه نیویورک تایمز نوشته اند که در جریان سفری به آفریقای جنوبی شمار زیادی از مسیحیان راست را در رفت و برگشت در هواپیما دیده اند و در محل هم با آنها تماس داشته اند. این دو استاد اضافه کرده اند که این طور نیست که اکثر آنها به نحوی سازنده درگیر مبارزه با فقر و ایدز در آفریقا باشند، بلکه پول آنها عملاً صرف ساختن کلیساهای بزرگ برای مسیحی کردن هزاران

بومی می‌شود و از نظر ایدز نیز هدفشان این است که روش‌های دیگر مبارزه با ایدز رانفی و در عوض تنها خودداری از رابطه جنسی در خارج از ازدواج را تبلیغ کنند.^(۸۴)

پیروان کلیسای انجیلی در آمریکا که حدود یک چهارم جمعیت آمریکا (۷۰ میلیون نفر) را شامل می‌شوند و همچنان در حال رشداند، مهم‌ترین بخش راست مسیحی را تشکیل می‌دهند. حداقل رهبری آنها جریان‌ی مطلق‌گرا و معتقد به نبرد دائم بین خیر و شر است و همین‌طور به آن چه «جنگ و ویرانی بزرگ»^(۸۵) می‌نامند، اعتقاد دارند. گفته می‌شود که کتاب «بر جا مانده»^(۸۶)، نوشته تیم لاهه که تاکنون در ۱۲ جلد انتشار یافته، بیش از ۵۰ میلیون دلار فروش داشته است. در این مجموعه کتاب‌ها اعتقادات گروه‌هایی از مسیحیان در مورد نبردهایی که قبل و در جریان «بازگشت دوم» مسیح به وقوع خواهد پیوست، تشریح شده است. برخی از پیروان این جریان بر این مبنا که حرکت در جهت برخوردنهایی نباید مختل شود، دبیرکل سازمان ملل را که وظایفی در مورد حفظ صلح دارد، در جهت ضد مسیح^(۸۷) می‌دانند. بسیاری از آنها در پی حوادث یازده سپتامبر و درگیری‌ها در فلسطین بسیار فعال شده و آنها را دلایل دیگران بر اجتناب ناپذیر بودن «جنگ و ویرانی بزرگ» یافته‌اند. به قول دوایت گیبسون مدیر «ائتلاف جهانی انجیلی‌ها»^(۸۸) «خشونت‌ها مردم را به فکر انداخته که آیا مسیح در حال ظهور است».^(۸۹)

افزایش نفوذ مسیحیان راست در آمریکا که حامیان سرسخت اسرائیل و در عین حال به نحوی فزاینده به ستون فقرات ایدئولوژیک دولت بوش تبدیل شده‌اند، فضای مساعدتری برای فعالیت گروه‌های یهودی در آمریکا فراهم کرده است. این گروه نشان داده است که به اندازه گروه‌های یهودی، اگر نه بیش از آنها، در جهت طرفداری از اسرائیل فعال و پراثرتری است.

راست مسیحی معتقد است که حمایتش از اسرائیل ریشه در اعتقادات مذهبی‌اش دارد. آلبرت موهلر رئیس مدرسه دینی بابتیست جنوبی مدعی است که «حمایت آمریکا از اسرائیل ریشه در حمایت میلیون‌ها مسیحی دارد و حمایتی از نوع تعارف و علائق بین الادیانی نیست».^(۹۰) جانت پارشال که مجری یک برنامه مذهبی رادیویی با ۳/۵ میلیون شنونده است، در این مورد می‌گوید: «اسرائیل برای ما در درجه اول اهمیت قرار دارد، چرا که معرف تمامیت آن چه است که ما به عنوان مسیحی هستیم.» وی برآورد می‌کند که ۸۰ درصد از شنوندگانش به دلایل دینی و نه سیاسی یا استراتژیک، حامی اسرائیل هستند.^(۹۱) مشترکات گذشته (ریشه‌های مسیحیت در یهودیت)، وضعیت حال (این که به ادعای آنان اسرائیل سرزمین مقدس مسیحیان) است و دورنمای آینده (بازگشت حضرت مسیح به زمین) از مبانی اعتقادی این گروه از مسیحیان در آمریکاست. آنها همچنین، سخت به لزوم تلاش برای دعوت

پیروان دیگر مذاهب به مسیحیت معتقداند. برای تا آنجا که به آینده مربوط می‌شود،

روشن شدن اهمیت موضوع نظری مختصر به اعتقادات یکی از فرقه‌های مسیحی که میلیون‌ها پیرو در آمریکا دارد، بی‌مناسبت نیست. اینان اعتقاد دارند که حضرت مسیح روزی به زمین باز خواهد گشت و برای ۱۰۰۰ سال حکومت خواهد کرد و اقدامات او طی ۷ مرحله (dispensations) انجام می‌شود. اکنون مرحله ششم، یا مرحله کلیسا است و مرحله بعد می‌تواند مرحله آخر زمان (end - time) خوانده شود که در آن حضرت مسیح به سوی زمین رو می‌کند و مؤمنان مسیحی را حیات دوباره می‌بخشد. سپس ضد مسیح (Antichrist) در زمین ظاهر خواهد شد و خود را به دروغ منجی یهودیان خواهد خواند. برخی معتقدند که چیزی که باعث باور به او خواهد شد این است که او قادر به اعاده صلحی ظاهری به خاورمیانه خواهد شد. حکومت ضد مسیح ۷ ساله خواهد بود و دوره «رنج یا آزمایش بزرگ» (Tribulation) خوانده خواهد شد. در نیمه اول این دوره ضد مسیح صلح ظاهری را برقرار خواهد داشت و در نیمه دوم علیه اسرائیل اقدام خواهد کرد. او به این ترتیب مجموعه گناهان بشر را کامل کرده و حکم نهایی خدا را باعث خواهد شد و دوره‌ای بی سابقه از جهت آزار یهود شروع خواهد شد. این دوره با محاصره جروزالم (بیت المقدس) به وسیله ملت‌های متخاصم که قصد نابودی آن را دارند خاتمه می‌یابد و صحنه

برای نبرد نهایی (Armageddon) آماده خواهد شد... آنان معتقدند که در این مرحله حضرت عیسی، سوار بر اسبی سفید، به زمین بر خواهد گشت، و در پی او سواره نظامی مرکب از مؤمنان که از ابرها سرازیر خواهند شد. عیسی مسیح پیروزمندانه وارد جنگ خواهد شد، معابد باستانی یهودیان را احیا و حکومتی هزار ساله را آغاز خواهد کرد، بهشتی و زمینی جدید را نشان خواهد داد و شیطان را برای همیشه خاموش خواهد کرد.^(۹۲)

آن چه از نظر بحث ما مهم است این که مسیحیانی که کم و بیش و به درجات مختلف دارای چنین عقایدی هستند، بزرگ‌ترین فرقه غیر کاتولیک در آمریکا را به وجود آورده‌اند؛ اگر چه روشن نیست که چه بخشی از آنها اصولاً به این عقاید باور دارند و چه بخشی ندارند.^(۹۳) به هر حال، شاید بر مبنای چنین عقایدی است که برخی از اینان در آمریکا برقراری صلحی پایدار، جامع و حقیقی در خاورمیانه را تا قبل از آمدن «منجی» و وقوع «نبرد نهایی» نه تنها مشکل بلکه غیر ممکن می‌دانند و نسبت به تلاش‌هایی از نوع «روند صلح» و «موافقت نامه‌های اسلو» به دیده شک می‌نگرند. چنین عقایدی به نوبه خود پایگاه سیاسی قابل توجهی برای طرفداران لیکود در آمریکا و عملکرد کسانی چون شارون در اراضی اشغالی فراهم آورده است. برای اینان ملاحظات استراتژیک یا سیاسی

یا دموکراسی... مهم نیست. اینان بر آن اند که ایجاد اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تحقیق یک «پیشگویی پیامبرانه» بوده است.

البته بحث آخر زمان در فرقه‌های مختلف مسیحیت به گونه‌های مختلف مطرح شده است و حتی جریان‌های مسیحی راست که از اسرائیل حمایت می‌کنند، نگرش‌های متفاوتی به مسئله آخر زمان و ربط آن با کشور اسرائیل دارند. برخی حاکمیت خدا را به گونه‌ای موسع می‌بینند و بر این مبنا معتقدند که خدا قادر به انجام هرآنچه است که اراده کند و لذا ضروری نیست که دولت به خصوصی وجود داشته باشد تا خدا بتواند هدف به خصوصی را محقق سازد. به علاوه موضوع تشکیل اسرائیل تا جنگ دوم به عنوان موضوعی جدی مطرح نبود و تنها بعد از این جنگ جدی شد.^(۹۴) لذا این سؤال پیش می‌آید که چگونه برای نزدیک به دو هزار سال اعتقادی که اسرائیل از محورهای آن است، نقشی در مسیحیت نداشته است.

رالف رید^(۹۵) در رأس گروهی به نام ائتلاف مسیحی^(۹۶) از نخستین تشکل‌های فعال در چارچوب راست مسیحی بود. رالف رید اکنون رئیس حزب جمهوریخواه در ایالت جرجیا است، اما گروه ائتلاف مسیحی که در دهه ۱۹۹۰ فعال و قوی بود، اکنون دیگر چندان فعال نیست.

گری باور^(۹۷) از دیگر رهبران راست مسیحی است. وی معاون وزارت آموزش در دوره ریگان، نامزد ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۰ و

رئیس قبلی شورای تحقیق خانواده^(۹۸) بود. وی و دیگر همفکرانش مانند پاتریک رابرتسون^(۹۹) و جری فالول^(۱۰۰) در دوره بعد از ۱۱ سپتامبر فعالیت‌های خود علیه لیبرال‌ها در سیاست داخلی و حمایت از اسرائیل و دشمنی با اعراب و مسلمانان در سیاست خارجی را وارد عرصه‌های جدید و بی‌سابقه‌ای کردند. در مورد اینان گفته شده که درگیر نوعی جنگ صلیبی پوشیده علیه مسلمانان اند.^(۱۰۱) در این رابطه آنها از جمله لیبرال‌ها و همجنس‌گرایان را مسئول «بخت برگشتگی» آمریکایی خواندند و جرج بوش را دارای مأموریتی الهی می‌دانند.^(۱۰۲) ضمن این که اینان در عین حال بوش را نگهبان امین منافع سیاسی خود نیز می‌دانند.

گری باور معتقد است که «از ابتدا دست خدا بر سر آمریکا بوده و حداقل بخشی از موفقیت‌های این کشور مرهون عنایت خدا بوده است». وی معتقد است که «هیچ رهبری بر نمی‌خیزد، مگر این که خدا به آن رهبر اجازه برخاستن بدهد و برآمدن و فرو افتادن هر ملتی نیز تنها با خواست خداست». وی ادامه می‌دهد: «اگر به این باور برسیم که خدا ممکن است به خاطر منحرف شدن ما از راه او دستش را از سر ما برداشته باشد، در این حالت آن چه متون دینی می‌گویند این است که باید در پیشگاه خدا زانو بزنی و به خاطر قصورهایمان طلب مغفرت کنیم. ما باید از خدا بخواهیم که ما را نسبت به آن چه که به عنوان رهبران مسیحی باید انجام دهیم آگاه سازد، نه این که ادعا کنیم

نهادهای مجزا وجود دارد. نفوذ محافظه کاران مسیحی در درون جمهوریخواهان باعث شده تا کمتر متمایز و مستقل به نظر آیند، ضمن این که این امر آنها را به جزئی مهم از بدنه حزب تبدیل کرده است.

گفته می شود که رالف رید در دهه ۱۹۹۰ حدود ۱۶۰۰۰ نفر از پیروان خود را برای پیشرفت در مناصب سیاسی و حزبی، با هدف رشد در بدنه حزب جمهوریخواه و انتخاب شدن به نمایندگی در مجالس فدرال و ایالتی، شهردار، عضو هیات های آموزشی و... تربیت کرده است و در واقع موقعیتی که مسیحیان راست امروزه در حزب دارند یکی از رویاهای رید بوده است. اینان علاوه بر دارا بودن موقعیت خوب در درون حزب، دارای نهادهای مردمی (۱۰۵) با برد زیاد در سطح کشور نیز هستند که به آنها نقش مهمی در مراکز قدرت می دهد.

بوش در جریان مبارزات انتخاباتی اش در پاسخ به سئوالی مبنی بر این که فیلسوف مطلوب او کیست، از حضرت مسیح نام برد. گفته می شود که این امر باعث شد تا بلوک انجیلی حزب جمهوریخواه به نحوی استوار با او همراه شود و نقش مهمی در موفقیت او بازی کند. بوش برخلاف پدرش از ابتدای شروع کار در کاخ سفید، نسبت به آوردن خواسته های محافظه کاران مسیحی اقدام کرد که از آن جمله می توان به قطع کمک های مالی دولت به نهادهایی که در خارج از کشور خدماتی در زمینه سقط جنین ارائه می کردند، اشاره کرد.

که گناه یا قصور دیگران علت بوده است.» گری باور می افزاید: «در چنین دوره سرنوشت سازی که شیطان به آمریکا ضربه زده، پیروان کلیسای انجیلی معتقدند که جرج بوش منتخب خداست و در این حکمتی نهفته است. در جهان انجیلی احساسی بسیار قوی وجود دارد که انتخابات پر مناقشه اخیر که اعلام نتیجه نهایی اش یک ماه به طول انجامید، به این معنی بود که دست خدا به نوعی در کار بود تا کسی که زندگی اش با پذیرش عیسی مسیح متحول شده بود، وارد کاخ سفید شود. بعد از ۱۱ سپتامبر این احساس وجود داشت که با وقوع چنین حادثه هولناکی خدا با قرار دادن چنین مردی در کاخ سفید بار دیگر ما را تبرک کرده است. بارها در کلیساهای انجیلی شنیده اید که آیا می توانید تصور کنید که اگرال گور رئیس جمهور بود و چنین حادثه ای در کشور ما اتفاق می افتاد، چه پیش می آمد.»

گری باور نتیجه می گیرد که «خدا جرج بوش را برای چنین روزی در کاخ سفید قرار داد.» (۱۰۳) با گرایش حزب جمهوریخواه به راست و جوه افتراق بین مسیحیان راست و حزب کم شده و در نتیجه مرز بین آنها مخدوش شده است. این اعتقاد وجود دارد که اکنون مسیحیان راست تقریباً ۲۸ درصد از رأی دهندگان حزب جمهوریخواه را تشکیل می دهند. (۱۰۴) در نتیجه نهادهای مسیحیان راست تمایز و برجستگی خاصی ندارند و در داخل و حاشیه حزب جمهوریخواه فعالیت می کنند. به عبارت دیگر وقتی حزب و رهبر حزب را دارند چه نیازی به

وی همچنین شماری از شخصیت‌های منسوب یا نزدیک به این جریان را نیز به سمت‌های مهم در دولت خود منصوب کرد که از آن جمله انتصاب اشکرافت به عنوان دادستان کل قابل ذکر است. اصرار وی بر برگزاری همه روزه جلسات دعا در دواير دادستانی از اموری بوده که تمجید فراوان مسیحیان محافظه کار را در پی داشته است. نظرات بوش نیز در مورد شبیه سازی انسان، تلاش او برای کمک به مؤسسات خیریه مذهبی از منابع دولت فدرال، علی‌رغم تأکید قانون اساسی بر جدایی برنامه‌های اجتماعی از برنامه‌های مربوط به تغییر مذهب،... نفوذ بیش از پیش او در بین مسیحیان دست راستی را باعث شده است. در حوزه محافظه کاران در آمریکا، جریان مسیحی راست بیشترین امکانات برای بسیج مردمی و جذب کمک‌های مالی را در اختیار دارد، امری که برای پس گرفتن سنا در انتخابات نوامبر آینده از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. مسیحیان راست استفاده گسترده‌ای از برنامه‌های رادیویی می‌برند. آنها از جمله از این طریق، انرژی ناشی از احساسات پیروان خود را به خشم و تلاش برای پیشبرد برنامه‌های سیاسی خود تبدیل می‌کنند. به عنوان مثال جیمز دابسن که برنامه‌ای تحت عنوان «خانواده در مرکز توجه» با ۷/۵ میلیون شنونده از مرکز کلورادو در آمریکا دارد. در ژانویه ۲۰۰۲ بعد از این که در مجلس ایالتی کالیفرنیا طرح قانونی کردن «ازدواج» بین دو نفر از یک جنس مطرح شد،

طرح را به موضوع اصلی برنامه‌اش تبدیل کرد. در نتیجه این برنامه، موجی از تلفن‌ها و نامه‌های خشم آلود خطاب به سیاستمداران کالیفرنیا باعث شد تا طرح به شکست بیانجامد. در مثال دیگر، بعد از این که کالین پاول، وزیر خارجه، در یک برنامه در شبکه ام‌تی‌وی در مارس گذشته جوانانی را که از نظر جنسی فعال هستند را به استفاده از کاندوم تشویق کرد، این رادیوها موجی از اعتراض علیه او را دامن زدند. به نحوی که بوش در یکی از سخنرانی‌های خود عبارتی را گنجانده که تأکید مجددی بود بر سیاست کاخ سفید مبنی بر تشویق به خودداری از رابطه جنسی به عنوان بهترین راه مبارزه با اشاعه ایدز. واقعیتی که در مورد محافظه کاران راست وجود دارد این است که همان‌طور که گری باور می‌گوید: «ارتشی از فعالان سیاسی در حال آماده باش برای اجرای فرمان ژنرال هستند، اگر بوش بیازد یا رهبری آنها را رها کند. اگر شکستی یا خیانتی در موضوعات [مورد نظر مسیحیان راست] حادث شود، چالشی در درون حزب جمهوریخواه روی خواهد داد. حزب به پا خواهد خاست. جنبش بسیار گسترده است و رأی اش در حزب بسیار زیاد است، به نحوی که اگر به حساب نیاید و به عقب رانده شود، می‌تواند مانع انتخاب رهبری در درون حزب شود.» (۱۰۶)

نومحافظه کاران
نومحافظه کاران عنوانی است که مشخص

کننده گروهی از روشنفکران محافظه کار است که یک سیاست خارجی فعال، مداخله‌گرا و یک جانبه‌گرا با هدف بسط قدرت آمریکا در سراسر جهان و تقویت دوستان و در رأس آنها اسرائیل و برخورد نظامی با دشمنان را تبلیغ می‌کنند. آنها به صراحت بسط سلطه (هژمونی) آمریکا را توصیه می‌کنند و خواستار تبدیل آمریکا به ژاندارم بین‌المللی و مبلّغ جنگ با عراق، ایران، سودان و... هستند؛ به نحوی که نزد مخالفین به «مغز حزب جنگ» شهره شده‌اند.

آنها سال‌های حکومت کلینتون را از نظر سیاست خارجی «سال‌های تلف شده» نامند و این امر را در صورتی که اصلاح نشود، منشأ خطراتی برای آمریکا می‌شمرند. از نظر آنها «رو به ضعف نهادن توان نظامی» و «آشفستگی فکری در مورد نقش جهانی آمریکا» از بزرگ‌ترین مشکلاتی است که در سال‌های حکومت کلینتون برای آمریکا به وجود آمد. آنها این مسائل را به طور کلی و تداوم حیات سیاسی کسانی چون صدام، میلوسویچ و... را به عنوان علل اصلی بحران‌های دهه ۱۹۹۰ ارزیابی می‌کنند. اینان برای اولین بار اصطلاح «رژیم‌های شرور»^(۱۰۷) را در اواخر دهه گذشته به کار بردند؛ اصطلاحی که در ۲۹ ژانویه سال ۲۰۰۲ از سوی بوش در نطق معروفش در کنگره مورد استفاده قرار گرفت. به طور کلی نو محافظه‌کاران معتقدند که هدف سیاست خارجی آمریکا باید تحکیم برتری (هژمونی)

آمریکا در جهان باشد و نه دفاع از منافع حیاتی آمریکا در خارج.^(۱۰۸)

این جریان در ارتباط با مسئله خاورمیانه از نظرات جناح راست اسرائیل حمایت می‌کند، راه حلی نظامی برای حل مسئله را مردود نمی‌داند و مخالف هر اقدامی علیه شهرک‌های یهودی نشین در اراضی اشغالی است.

نومحافظه‌کاران نه تنها هرگز علاقه‌ای به توضیح علل نفرت کسانی که «تروریست» می‌خوانند، علیه آمریکا نشان نداده‌اند، بلکه با هر حرکتی برای درک و توضیح علل این نفرت نیز مخالفت و آن را اقدامی برای توجیه «تروریسم» قلمداد کرده‌اند. از نظر آنان «تروریست‌ها» کسانی هستند که «از کشتن مردم لذت می‌برند، با ارزش‌های آمریکایی شامل آزادی، دموکراسی، کرامت انسانی مخالف‌اند و نسبت به ثروت و رفاه و آزادی در آمریکا حسد می‌ورزند». یکی از اهدافی که آنها طی بیست سال گذشته با پشتکار پی گرفته‌اند، فراهم کردن زمینه‌های نظری لازم برای تبدیل جهان عرب و اسلام به عنوان دشمنان جدید بعد از کمونیسم در نظر مردم و دولت آمریکا است، هدفی که بیشترین سود آن نصیب جناح تندروی دولت اسرائیل می‌شود.

نومحافظه‌کاران در کنار لابی یهود و مسیحیان راست نقش مهمی در واداشتن بوش به عقب نشینی از مواضع مندرج در سخنرانی ۴ آوریل ایفا کردند. ویلیام کریستول که یکی از سخنگویان برجسته این جریان است، مدتی بعد

شکل‌گیری و پیشبرد سیاست خارجی آمریکا بر خوردارند، به عدم زندگی در خارج، عدم آشنایی با زبان‌های خارجی، عدم شرکت در عملیات نظامی خارج از کشور و... شهرت دارند.

جنبش محافظه کار نو در دهه ۱۹۶۰ و توسط گروهی از روشنفکران، مرکب از دانشگاهیان و روزنامه‌نگارانی شکل گرفت که نگران شکل‌گیری یک جریان ضد اسرائیلی در نتیجه رشد جنبش چپ جدید در آمریکا و افزایش نفوذ رهبران سیاه پوست در حزب دموکرات بودند. کسانی چون ایروینگ کریستول، نورمن پودهورتز (Podhoretz) (سردبیر نشریه کامنتری متعلق به کمیته یهودیان آمریکایی که به یکی از مهم‌ترین ارگان‌های محافظه کاران نو تبدیل شد)، میگه دکتر (Midge Decter)، بن واتنبرگ (Ben Wattenberg)، ناتان گلی زر (Nathan Glazer)، دانیل بل (Daniel Bell)، و... جریان نو محافظه کار را آغاز کردند و در مرحله بعد کسانی مانند دانیل پاتریک موهینگان (سناتور سابق ایالت نیویورک)، ریچارد پرل، الیوت ابرامز، کنت ادلمن، جین کرکپاتریک و والت و اوچین روستو که همگی از نظریه پردازان رادیکال جنگ سرد و طرفداران تندروی اسرائیل بودند به این نو محافظه کاران اولیه پیوستند. اینان چه به عنوان فرد و چه به عنوان گروه اثرات کم و بیش چشمگیری بر سیاست خارجی بسیاری از رؤسای جمهور آمریکا، از جانسون به بعد، بر جای گذاشتند.

از این سخنرانی در یکی از نشست‌های ای‌پک سخنان بوش در مورد مسئله فلسطین را «تأسف آور» خواند و دعوت از اسرائیل برای خارج کردن نیروهایش از ساحل غربی قبل از تکمیل عملیات نظامی را مورد انتقاد قرار داد. وی تصمیم رئیس جمهور به اعزام چنی و پاول به خاورمیانه را نیز اشتباه خواند. وی با این حال گفت به نظر می‌رسد که بوش سیاست خود را تغییر داده و افزود: «فکر می‌کنم که او اکنون از راه رفته بازگشته و حامی سیاستی قویاً طرفدار اسرائیل شده است.»^(۱۰۹)

آنها همچنین به طور جدی طرفدار تغییر رژیم‌هایی هستند که از نظر آنها برای آمریکا و اسرائیل مشکل‌زا هستند، حتی ویلیام کریستول با این ادعا که عربستان سعودی به «عاملان عملیات انتحاری در اسرائیل» کمک مالی می‌کند، از لزوم بررسی امکان تغییر رژیم عربستان سعودی نیز سخن گفته است.^(۱۱۰) در حالی که اکثریت بزرگی از آمریکاییان به درجاتی متفاوت نسبت به سیاست خارجی بی تفاوت اند، نو محافظه کاران توجه خود را تقریباً به طور انحصاری معطوف به سیاست خارجی کرده و عملاً اندیشه و عمل مرتبط با سیاست خارجی در حزب جمهوریخواه را به کنترل خود درآورده‌اند. آنها عملاً به مشاوران سیاست خارجی جرج بوش تبدیل شده‌اند، ضمن این که اثرات تفکر آنها بر حزب دموکرات نیز که خواستگاه اولیه آنها بوده، مشهود است. نو محافظه کاران در حالی از چنین نفوذی در

نشریات نیو ریپابلیک، کامنتری و ویکلی استاندارد سه نشریه اصلی است که نظرات نو محافظه کاران در آن انتشار می‌یابد. نشریاتی چون نشنال ریویو و نشریه ادواری «منافع ملی» نیز به این جریان نزدیک‌اند، ضمن این که نظرات آنها به نحو نسبتاً گسترده‌ای در روزنامه‌های عمده آمریکا انتشار می‌یابد. از بین این روزنامه‌ها وال استریت جورنال و واشنگتن تایمز به نحوی تقریباً یک‌جانبه نظرات آنان و یا افراد نزدیک به آنها را منعکس می‌کنند. در حالی که نشریاتی چون نیویورک تایمز، واشنگتن پست، شیکاگو تریبیون و... ضمن این که معمولاً حداقل یکی از نو محافظه کاران یا نزدیکان به این جریان را به عنوان ستون نویس در جمع خود دارند، اما در مجموع نظرات متفاوت و متعادل در صفحات آنها غلبه دارد. نو محافظه کاران همچنین در برنامه‌های تلویزیونی در آمریکا حضور گسترده‌ای دارند.

محافظه کاران نو در انتخابات سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۷۲ از رقبای ریچارد نیکسون حمایت کردند و بر علیه سیاست‌های نیکسون و کارتر برای تشنج زدایی و بهبود رابطه با شوروی و شروع یک روند صلح در خاورمیانه کوشیدند. مسئله مهاجرت یهودیان از شوروی به اسرائیل یکی از اهرم‌ها و بهانه‌هایی بود که برای عقیم گذاشتن هر گونه تنش زدایی با شوروی به نحوی گسترده مورد استفاده نو محافظه کاران قرار گرفت.

اختلافات نو محافظه کاران با برخی از

دموکرات‌ها، خصوصاً بعد از انتخاب سناتور مگگاورن به عنوان کاندیدای حزب در برابر نیکسون در سال ۱۹۷۲، باعث شروع روند فاصله‌گیری نو محافظه کاران از حزب دموکرات شد. این در حالی بود که آنها در عین حال به بی‌تفاوتی نسبی جمهوریخواهان نسبت به اسرائیل نیز معترض بودند. با این حال روندی که از آن تاریخ شروع شد، با تأکیدهای بیشتر کارتر به بهبود رابطه با شوروی و حقوق ملی فلسطین تقویت شد و نهایتاً در دهه ۸۰ و بعد از شروع دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان به پیوستن جمعی نو محافظه کاران به حزب جمهوریخواه انجامید، ضمن این که کشف گرایش‌های مشابهی در شخصیت رونالد ریگان زمینه را برای پیوستن آنها به جمهوریخواهان تقویت کرده بود و جمهوریخواهان نیز مایل بودند با جذب نو محافظه کاران موقعیت خود را در رسانه‌ها و محافل دانشگاهی تقویت کنند. آنها نقش مهمی در طرح و اجرای نظرات به غایت راست‌گرایانه در مورد طیفی از مسائل مربوط به سیاست خارجی، از ضرورت مقابله فعال با اردوگاه شوروی گرفته تا لزوم دفاع بی‌قید و شرط از اسرائیل، ایفا کردند. طی دوره‌ای نه چندان طولانی طرفین توانستند گرایش‌های رادیکال در یکدیگر را تقویت کنند، روندی که به خاتمه دوران تشنج زدایی با شرق و اعلام شوروی به عنوان «امپراتوری شیطانی» کمک کرد.

نو محافظه کاران به تدریج در سمت‌های

مرتبط با سیاست خارجی در دولت ریگان به کار گرفته شدند. کسانی چون ادلمن، ریچارد پایپ، ریچارد پرل، جین کرک پاتریک، مکس کمپلمن، الیوت ابرامز و... که غالباً از فعالان نو محافظه کار در دوره کنونی اند، از جمله کسانی بودند که پست‌های مهم مربوط به سیاست خارجی در دوره ریگان را اشغال کردند. آنها کوشیدند تا ریگان را به نگرستن به مسئله خاورمیانه از طریق لنزهای جنگ سرد تشویق و ملی‌گرایی فلسطینی را نوعی ادامه توسعه‌طلبی کمونیستی معرفی کنند. در پرتوی چنین اندیشه‌ای آمریکا می‌توانست اشغال اراضی عربی را با سکوتی توأم با رضایت نظاره کند. (سیاستی که همچنان به بهانه افراط‌گرایی اسلامی ادامه دارد.) چنین سیاستی در عین حال فرصتی را برای تندروهای اسرائیلی فراهم می‌کرد تا کنترل خود را بر اراضی اشغالی تحکیم بخشند. (انتفاضه اول و گرفتار شدن اسرائیل در باتلاق لبنان از نتایج فرمول «ارایی استراتژیک»^(۱۱۱) نو محافظه کاران بود.)

حمایت از آرمان ملی فلسطین بدل نمایند. در این بینش نو محافظه کارانه، اسرائیل به عنوان یک جنگجوی صلیبی مدرن و دژ غرب در منطقه تصویر می‌شود که می‌تواند به عنوان نیروی بازدارنده در برابر دولت‌های تندروی عرب عمل کند، دولت‌های ضعیف و میانه‌روی عرب را حفظ کند و مانع پیروزی گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه شود.

نو محافظه کاران همچنین نیروی غالب در شمار زیادی از مراکز تحقیقاتی محافظه کار در زمینه سیاست خارجی هستند.^(۱۱۲) با این حال در خور ذکر است که علی‌رغم نفوذ آنها در دولت جرج بوش، جز یک مورد، حضور برجسته‌ای در وزارت خارجه آمریکا ندارند و سیاست‌های آنها نیز در این وزارتخانه نفوذی ندارد. منظور از یک مورد مذکور نیز جان بالتون است که قبلاً معاون مؤسسه اینترپرایز بود و اکنون معاون وزیر خارجه در امور خلع سلاح است. کاندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی بوش، اگر چه در موادی با نو محافظه کاران همراهی داشته است، ولی اساساً از آنها نیست. معاون رئیس جمهور و وزیر دفاع دولت بوش حداقل از اواسط دهه ۱۹۹۰ با نو محافظه کاران همکاری و همفکری داشته‌اند. پل ولفویز معاون وزیر دفاع نیز از نو محافظه کاران برجسته است.

بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، اسرائیل به یکی از موضوعات محوری برای این گروه تبدیل شد. آنها پیوسته اعتقاد داشته‌اند که یک اسرائیل قوی یک نقطه قوت استراتژیک برای منافع آمریکادار

سقوط شوروی اگر چه نو محافظه کاران را از «دشمن» مطلوب برای توجیه ضرورت اتحاد استراتژیک با اسرائیل محروم و برای مدتی آنها را با بحران مواجه ساخت، اما حمله عراق به کویت و نهایتاً اقدامات گروه‌هایی مانند القاعده به آنها امکان داد تا آن چه را که «اسلام بنیادگرا» و «انتفاضه جهانی» می‌نامند، جانشین کمونیسم کنند و آن را به اهرمی برای تبلیغ ضرورت تداوم روابط ویژه با اسرائیل و اجتناب از

خاورمیانه و در برابر نفوذ شوروی و پس از آن اسلام رادیکال در خاورمیانه است. نتیجه چنین اعتقادی نهایتاً در این شعار خلاصه شده است: «هر چه برای اسرائیل خوب است، برای آمریکا هم خوب است و برعکس». بر این مبنا، همیشه گرایش نیرومندی نیز در بین نومحافظه کاران وجود داشته تا کسانی را که با این نوع جزمی اندیشی مشکل داشته اند را «یهود ستیز» معرفی کنند. آنها در دوران جنگ سرد پیوسته اعتقاد داشتند که اسرائیل کشوری بود که می توانست با مشکلات ناشی از سیاست های شوروی مقابله کند، بدون این که قید و بندهایی از نوعی که آمریکا داشت را داشته باشد. مبلغین نو

محافظه کار اسرائیل را به عنوان الگویی برای آمریکا تبلیغ می کردند که می تواند به آمریکا برای پشت سر گذاشتن عارضه های ناشی از جنگ ویتنام و احیای توان این کشور کمک کند. مداخلات یک جانبه آمریکا در جاهایی مانند گرانادا و لیبی بیش از پیش به روش های اسرائیل در خاورمیانه شباهت یافت.

در حالی که شمار قابل توجهی از نومحافظه کاران یهودی هستند، اما از نوع یهودیان لائیک به شمار می روند که تا حد زیادی در فرهنگ و جامعه آمریکا ادغام شده اند. برای آنها به عنوان یک آرمان سیاسی جای مذهب را گرفته است. (۱۱۳)

جالب است که اکثریت یهودیان آمریکا پیوسته نسبت به نقطه نظرات این نومحافظه کاران بی اعتنا بوده و همواره در ادوار مختلف

انتخاباتی با اکثریتی در حدود ۸۰ درصد به نامزدهای دموکرات رأی داده اند. بسیاری از یهودیان آمریکا که میانه رو بوده و با سیاست های حزب کارگر همراه اند، اعتقاد دارند که توصیف اسرائیل به عنوان یک دارایی استراتژیک برای آمریکا و اتخاذ سیاست هایی در این رابطه می تواند در نهایت به ضرر هر دو کشور باشد. چرا که حمایت نامحدود آمریکا از اسرائیل جناحی را که در این کشور با اندیشه صلح در برابر زمین مخالف است، تقویت می کند و در نتیجه به احساسات ضد آمریکایی در جهان عرب و اسلام دامن می زند.

«طرحی برای قرن آمریکایی جدید» (۱۱۴) یکی از مراکز فعالیت نو محافظه کاران است. این مرکز که در سال ۱۹۹۷ به وجود آمد، در اعلامیه اصولی اش هدف خود را تغییر شرایط حاکم بر سیاست خارجی آمریکا در دوران کلینتون و «تأمین حمایت های لازم برای رهبری جهانی آمریکا» اعلام کرده است. در این اعلامیه شرایط لازم برای موفقیت سیاست خارجی، «ارتشی نیرومند... سیاست خارجی که شجاعانه اصول آمریکایی را جهان ترویج کند، و رهبری ملی که مسئولیت های جهانی آمریکا را بپذیرد»، عنوان شده است. در این بیانیه همچنین از «ضرورت شکل دادن به شرایط قبل از بروز بحران ها و مواجهه با خطرات قبل از این که فاجعه بار شوند» یعنی آن چه که در سال ۲۰۰۲ به صورت استراتژی پیش دستی (۱۱۵) یا دکترین بوش رسمیت یافت، سخن رفته است. «افزایش

بودجه نظامی، تقویت علقه‌ها با متحدان دموکرات و مقابله با رژیم‌های دشمن، اعتلای آرمان آزادی سیاسی و اقتصادی در خارج و پذیرش مسئولیت برای نقش منحصر به فرد آمریکا در حفظ و گسترش نظم بین‌المللی مطلوب...» از دیگر عناوینی است که در این بیانیه به کار رفته است.

از ۲۵ نفری که در سال ۱۹۹۷ این بیانیه را امضا کردند، ذکر اسامی زیر بی‌مناسبت نیست: جب‌بوش (برادر جرج بوش و فرماندار فلوریدا)، دیک چنی (معاون کنونی رئیس‌جمهور)، زلمی خلیل زاد (عضو شورای امنیت ملی بوش و فرستاده ویژه او به افغانستان)، پیتر رادمن (یکی از معاونان کنونی وزارت دفاع)، دونالد رامسفیلد (وزیر کنونی دفاع) و پل ولفوویتز (معاون کنونی وزیر دفاع)^(۱۱۶)

نو محافظه کاران در نامه سرگشاده‌ای که با امضای سرشناس‌ترین آنها در ۳ آوریل ۲۰۰۲ (یک روز قبل از سخنرانی مهم بوش در مورد خاورمیانه) خطاب به جرج بوش انتشار یافت، رؤس سیاست‌های خود در مورد اسرائیل و به‌طور کلی بحران خاورمیانه را ذکر کرده‌اند. مشابهت ایده‌های مندرج در این نامه با آن چه که بوش در سخنان خود در ۲۴ ژوئن گفت، قابل توجه است. خلاصه‌ای مهم مفاد این نامه که با عنوان «به خاطر حمایت از اسرائیل متشکریم»^(۱۱۷) انتشار یافت، به شرح زیر است:

- «از موضع قوی شما در حمایت از اسرائیل در حالی که این کشور درگیر جنگ جاری با

تروریسم است، تمجید می‌کنیم. اسرائیل به عنوان یک لیبرال دموکراسی از سوی جانیانی که غیر نظامیان را مورد حمله قرار می‌دهند، در خطر قرار گرفته و به کمک نیاز دارد.»

- «نباید تردید داشت که آمریکا و اسرائیل با دشمن مشترکی مواجه هستند. ما هر دو، هدف آن چه که شما به درستی محور شرارت خواندید، قرار داریم. اسرائیل هم به خاطر این که متحد ماست و هم به خاطر این که جزیره لیبرال دموکراسی در دریای دیکتاتوری، نابردباری و نفرت است، مورد حمله قرار دارد.»

- «آقای رئیس‌جمهور شما جنگی بر علیه تروریسم اعلام کرده‌اید، اسرائیل نیز درگیر در همین جنگ است.»

- «عرفات و رهبری حکومت خودگردان جزئی از شبکه تروریسم است. کسانی که تقصیراتی را نیز به خاطر عدم پیشرفت در روند صلح متوجه شما می‌دانند، در اشتباه‌اند... مشکل ناشی از تروریسم است، تروریسمی که توسط عرفات و معاونانش حمایت شده، تشویق شده، پناه داده شده و در بسیاری از موارد هدایت شده است...»

- مذاکره نباید محصول تروریستی باشد یا تحت تهدیدات تروریسمی انجام شود. چنین امری علامتی خطرناک به دشمنان ما خواهد فرستاد، علامتی مبنی بر این که ملل متمدن جرأت لازم برای مبارزه با تروریسم به هر شکلی را ندارند.

- «سیاست آمریکادگر نمی‌تواند درخواست

از اسرائیل، چه رسد به اعمال فشار بر آن، برای مذاکره با آقای عرفات باشد، همان طور که ما مایل نیستیم که برای مذاکره با ملا عمر یا بن لادن تحت فشار قرار گیریم، همان طور که ما نمی خواهیم که دیگران به القاعده کمک مالی کنند، آمریکا نیز نباید به حکومت خودگردان که

جزء مهمی از ماشین تروریسم در خاورمیانه است، کمک مالی کند.»

- «در مقابل آمریکا باید از اسرائیل که درگیر ریشه کنی شبکه های تروریستی است، به طور کامل حمایت کند. کار اسرائیل نیز مانند کار ما در افغانستان و دیگر مناطق آسان نخواهد بود.

- «به علاوه آقای رئیس جمهور، ما از شما می خواهیم تا در برنامه حذف صدام تسریع کنید... همه می دانند که صدام همراه با ایران تأمین کننده مالی و حامی تروریسم علیه اسرائیل است.»

- «مبارزه اسرائیل با تروریسم مبارزه ماست، پیروزی اسرائیل بخش مهمی از پیروزی ماست و به دلایل اخلاقی و استراتژیک لازم است که در مبارزه علیه تروریسم در کنار اسرائیل باقی بمانیم.»^(۱۱۸)

قدرت و نفوذ نو محافظه کاران مبتنی بر بنیادهایی مانند Bradley, Olin and Scaife است

که بودجه آنها را تأمین می کنند، و نیز بر دانش و احاطه آنها به مسائل سیاست خارجی، سازمان دهی خوب آنها و تمرکز آنها بر چند موضوع مهم سیاست خارجی و نیز روابطی استوار است که گفته می شود با مجتمع های

نظامی صنعتی دارند. آن چه که آنها می خواهند به طور خلاصه عبارت اند از: تبدیل آمریکا به یک امپراتوری جهانی، تأمین بودجه نظامی بالا در سطح دوره جنگ سرد، تولید سلاح های هر چه پیشرفته تر و عمل به عنوان ژاندارمی بین المللی.

جالب است که سخنگویان این جریان بعد

از سخنرانی ۲۴ ژوئن بوش، از موضعی باز هم راست تر نسبت به آن ابراز نارضایتی کردند.

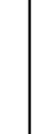
دانیل پاییز از مجمع خاورمیانه طی مصاحبه هایی از طرح بوش به عنوان طرحی که «مرده به دنیا آمده است» اسم برد. وی گفت: «برکناری

عرفات اهمیتی ندارد، چرا که نماینده بخش عمده ای از افکار عمومی فلسطینی است. او صدام نیست که با زور قدرت را به دست گرفته باشد. مسئله مهم این است که افکار عمومی فلسطینی ها تغییر داده شود.» وی گفت: «طرح

بوش بر یک سری فرض های غلط استوار است و این فرض های غلط عبارت اند از این که تروریسم در بین مردم فلسطین محبوب نیست؛ مردم فلسطین موجودیت اسرائیل را می پذیرند؛ اصلاحات می تواند مشکل را حل کند و...»^(۱۱۹)

لابی طرفدار فلسطین

بررسی لابی طرفدار فلسطینی ها در آمریکا، اگر چه از حوصله این مختصر خارج و مطالعه مستقلاً را می طلبد، اما نظری کلی به موضوع می تواند از جهت دریافت درکی کلی و نیز



شناخت بهتر موقعیت لابی رقیب مفید باشد. جریان‌های مختلف در لابی طرفدار اسرائیل اذعان دارند که علی‌رغم وجود برخی مخالفان در بین غیر اعراب از جمله گروه‌های محافظه کار سنتی که علی‌الاصول مخالف کمک‌های خارجی آمریکا هستند، اما رقیب اصلی آن‌ها در آمریکا لابی عرب است. اگر چه توان لابی عرب و مسلمان در آمریکا در حال حاضر بسیار اندک است، اما نظر به امکانات بالقوه‌ای که می‌تواند روزی بالفعل شود، نگرانی لابی‌های طرفدار اسرائیل کاملاً منطقی است.

لابی اعراب و مسلمانان اگر چه درگیر برخی فعالیت‌هاست، اما فاصله بسیاری تا لابی یهود دارد. شاید یکی از علل اصلی این امر بی‌اعتقادی و ناباوری مسلمانان در آمریکا نسبت به اثربخش و فایده‌مند بودن فعالیت‌های سیاسی از کانال‌های معمول و مرسوم در دموکراسی‌های غربی است. فرهنگ شرقی که به علت شرایط خاص در این کشورها بذری بی‌اطلاعی و بی‌اعتمادی نسبت به نهادهای مدنی را در ذهن انسان‌ها کاشته، ظاهراً همچنان در محیط جدید نیز تسلط خود را بر ذهن آنها حفظ کرده است.

در مورد مشکلات لابی عرب گفتنی است که در درجه اول اختلاف زیادی در مورد شمار اعراب و مسلمانان مقیم آمریکا وجود دارد، به طوری که شمار آنها از یک تا هشت میلیون گفته شده است. جان زاگی از یک مؤسسه نظرسنجی غیرسیاسی^(۱۲۰) شمار اعراب آمریکایی را حدود ۴ میلیون نفر برآورد می‌کند،^(۱۲۱) که مسلمانان غیر عرب را نیز باید به این رقم افزود. در شرایطی که شمار یهودیان و مسلمانان آمریکایی قابل مقایسه است، علت عقب بودن جامعه مسلمان، جوان بودن این جامعه از نظر سازمان‌دهی درونی و فعالیت‌های سیاسی است. به تعبیر جان زاگی اعراب آمریکایی از نظر تلاش برای اثرگذاری بر نهادهای سیاسی آمریکایی در دوره نوجوانی قرار دارند و مسلمانان در دوره کودکی. جیمز زاگی برادر جان‌اگی و مدیر مؤسسه عرب آمریکایی و از مطرح‌ترین سخنگویان جامعه عرب-آمریکایی در رسانه‌های آمریکاست. او از دوره‌ای نه چندان دور سخن می‌گوید که هیچ‌کندیدای ریاست جمهوری از حزب دموکرات حاضر به قبول کمک‌های انتخاباتی از یک گروه عرب نبود، چه رسد به این که به سخنان آنها گوش کند. حال آن که کلینتون در سال ۱۹۹۲ این رویه را تغییر داد، امری که تحولاتی در بافت جمعیتی نیز از علل آن بود. در آن دوره جمعیت مسلمان و عرب آمریکایی در حال تمرکز یافتن در جنوب کالیفرنیا، نیویورک، نیوجرسی، سانفرانسیسکو و شیکاگو بود، مناطقی که همه از نظر شمار کالج‌های انتخاباتی مهم‌اند.^(۱۲۲)

با این حال، ضعف تشکل و فعالیت سیاسی در بین اعراب و مسلمانان آمریکایی تاکنون باعث شده است که لابی فلسطین در آن کشور عمدتاً به شرکت‌های نفتی و دیپلمات‌های عرب محدود بماند. برآورد کلی این است که شمار



لابی عرب در آمریکا را تأمین مالی کنند تا بتواند با لابی اصپک (ای پک بعدی) مقابله کند. (۱۲۴) لابی نفتی نیز ظاهراً بعد از تحریم نفتی ۱۹۷۳ قوی تر شد. این لابی در مقاطعی به صورت مدافع علنی منافع اعراب در واشنگتن عمل کرده و در مقاطعی نیز ترجیح داده است تا عمدتاً به علت شرایط سیاسی نامساعد و جایگاه ضعیف شرکت های نفتی در افکار عمومی در آمریکا عمدتاً در پشت صحنه عمل کند. حمایت این شرکت ها تا کنون به اشکالی چون حمایت مالی، فشار بر مقامات رسمی و نهایتاً ارسال نامه به کارکنان و سهامداران و درخواست از آنها برای فشار به دولت آمریکا جهت حمایت از خواسته های اعراب ظاهر شده است.

این لابی به اصطلاح پترو دیپلماتیک تنها لابی اعراب تا سال ۱۹۷۲ بود. تا این که در این سال ریچارد شادپاک (۱۲۵) اقدام به ایجاد «مجمع ملی عرب - آمریکایی ها» (۱۲۶) کرد. برخی از جریانات غیر عرب و غیر مسلمان نیز مانند شورای ملی کلیساهای مسیح (۱۲۷) که با اسرائیل مخالف اند از فلسطینی ها حمایت کرده اند. شورای مذکور از جمله در سال ۱۹۸۰ خواستار تشکیل یک دولت فلسطینی شد. جسی جکسون تنها داوطلب ریاست جمهوری در آمریکاست که لابی عرب توانست وی را مورد حمایت قرار دهد. او علناً نسبت به اعراب و فلسطینی ها علاقه نشان می داد و در دوره ای که ملاقات با عرفات تابو بود با او ملاقات کرد. وی در نتیجه کمک های انتخاباتی از عرب ها دریافت کرد.

کثیری از اعراب مقیم آمریکا عرب های مسیحی لبنانی الاصل هستند که گاه احساس چندان مثبتی نسبت به خواسته ها و منافع لابی عرب در آمریکا ندارند. (۱۲۳) این امر خود منعکس کننده یکی از مشکلات مهم لابی عرب یعنی تفرقه داخلی است. این تفرقه از طریق اختلافات داخلی در جهان عرب و اسلام نیز تقویت می شود. اعراب و مسلمانان مقیم آمریکا از ۶۰- ۵۰ کشور اسلامی که دارای فرهنگ ها و ویژگی های بسیار متنوع هستند به آمریکا مهاجرت کرده یا آمریکاییانی هستند که در کشور خود به اسلام مشرف شده اند. آنها معمولاً از فرهنگ هایی تغذیه کرده اند که در آنها کار سیاسی - اجتماعی جمعی چندان رونقی نداشته و از جوامعی آمده اند که رابطه مردم با دولت ها کم و بیش دچار بحران بوده است. مشکل بزرگ دیگر عدم همدلی بین بسیاری از دولت های اسلامی به علت گرایش های استبدادی در آنها از یک سو و اقلیت مربوط به آنها در آمریکا از سوی دیگر است. مجموعه ای از این عوامل تاکنون مانع از آن بوده تا مسلمانان مقیم آمریکا بتوانند فعالیت هایی سازمان یافته و مؤثر در آمریکا داشته باشند.

مشکلاتی از این نوع باعث شده تا طی دهه های گذشته اعراب در تلاش برای پیشبرد منافع خود در آمریکا عمدتاً به لابی شرکت های نفتی و نیز عملکرد دیپلمات های خود متکی باشند. گفته می شود که در دهه پنجاه، ملک سعود از دیپلمات های عرب خواسته بود که

لابی‌های طرفدار عرب دو خصیصه عمده دارند: نخست این که فعالیت‌شان عمدتاً جنبه منفی دارد، یعنی بیشتر علیه طرح‌ها و لوایح جانبدارانه از اسرائیل اقدام می‌کنند تا در جهت حمایت از طرح‌ها و لوایح طرفدار اعراب. دوم این که از مقامات قبلی آمریکایی برای پیشبرد منافع‌شان استفاده می‌کنند.

برخورد خاصی شاید غیر از موضوع فروش آواکس به عربستان در سال ۱۹۸۱ بین دو لابی وجود نداشته و لابی‌های یهود در آمریکا

مخالفت چندانی با فروش سلاح آمریکایی به کشورهای عربی و سرمایه‌گذاری در این کشورها نداشته و از این طریق منافع شرکت‌های آمریکایی را چندان تهدید نکرده‌اند.

لابی‌های طرفدار فلسطین نیز همچون لابی‌های یهودی، استدلال خود را بر مبنای منافع ملی آمریکا استوار کرده‌اند. آنها تبلیغ می‌کنند که حمایت از اسرائیل منافع آمریکا را

به مخاطره می‌اندازد؛ کمک به اسرائیل هدر دادن پول مالیات دهندگان است؛ منافع آمریکا با نزدیکی به اعراب تأمین می‌شود و...

با این حال مشکل لابی عرب‌ها این است که هرگز نتوانسته‌اند بر نتیجه هیچ انتخاباتی که رقابت در آن شدید و فشرده باشد، اثر بگذارند. همین امر به تنهایی باعث شده است تا از سوی کسانی که تمایل به تصدی سمت‌های انتخابی دارند، چندان جدی گرفته نشوند.

یکی از نتایج چنین وضعیتی ضعف حضور آنها در کنگره آمریکاست. پنج عرب آمریکایی

که غالباً لبنانی الاصل هستند در مجلس نمایندگان عضویت دارند و حضور آنها در سنا صفر است. این امر در مورد تماس طرفداران فلسطینی‌ها با اعضای کنگره نیز صادق است. هنری هاید رئیس کمیته بین‌المللی مجلس نمایندگان می‌گوید که او مستمراً راجع به موضوعات مربوط به خاورمیانه مورد مراجعه گروه‌های طرفدار اسرائیل قرار دارد، اما گروه‌های عرب - آمریکایی یا مسلمانان آمریکا چندان به او مراجعه نمی‌کنند. (۱۲۸)

اگر چه آرمان فلسطین در بین جریان‌های چپ و بخش‌هایی از رسانه‌های آمریکا طرفدارانی دارد، اما خصوصاً بعد از ۱۱ سپتامبر طرح و تبلیغ آن بسیار دشوارتر شده است. تردید نسبت به افراد بر مبنای نژاد آنها و اتهام جمع‌آوری پول برای تروریست‌ها و... کار را مشکل‌تر کرده است.

* * *

اگر چه نفوذ لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا در دوره کنونی در اوج خود به سر می‌برد، اما آن‌طور که سردمداران این جریان خود اذعان دارند، دورنما به سود آنها نیست. روندهایی در جامعه آمریکا در جریان است که می‌تواند سرنوشت لابی یهود طی چند دهه آینده را دگرگون کند، ضمن این که نتیجه نهایی این روندها تا حد بسیار زیادی به نحوی عملکرد نیروهای رقیب بستگی دارد.

علی‌رغم ضعف‌های کنونی لابی مسلمانان

در آمریکا، تردید نیست که این لابی بالقوه از توانایی‌های بالایی برخوردار است و تحت شرایطی می‌تواند دارای آینده‌ای روشن باشد. پیروان اسلام در آمریکا با سرعتی بیش از پیروان دیگر مذاهب در حال افزایش است. این افزایش هم ناشی از مهاجرین جدید و هم ناشی از نرخ بالای موالید در بین مسلمانان آمریکاست. به علاوه، طی دوره اخیر توجه مسلمانان نسبت

به لزوم مشارکت در نهادهای جامعه مدنی آمریکا رو به افزایش بوده و شمار نهادها و سازمان‌ها فعال که پیشبرد دستور کار سیاسی مسلمانان را در دستور کار خود داشته رو به افزایش بوده است. این امر می‌تواند در وهله اول انحصار یهودیان در ساختار فرهنگی «یهودی - مسیحی» را آسیب‌پذیر کند، و جایی برای اسلام نیز در آن فراهم آورد.

از طرفی انقلاب اطلاعاتی در دنیای امروز روند جذب مسلمانان در جامعه آمریکا را نیز کاهش داده است. در حالی که ارتباط با کشورهای مبدأ از طریق تماس با استفاده از تلفن، دورنگار، اینترنت به آسانی و ارزانی فراهم است و سفر به کشور مبدأ نیز بسیار ارزان تمام می‌شود، مسلمانانی که به تازگی یا در گذشته نزدیک به آمریکا مهاجرت کرده‌اند، تمایل بیشتری نسبت به حفظ تماس با جامعه بومی خود و جذب کمتر در جامعه آمریکا نشان داده‌اند.

تردید نیست که چنین شرایطی می‌تواند امکاناتی برای تشکل بیشتر مسلمانان فراهم کند که در قرن ۱۹ و ۲۰ کمتر در اختیار مهاجرین بوده

است. این ویژگی البته تنها در مورد مسلمانان صادق نیست، بلکه دیگر اقوام مهاجر در آمریکا نیز تحت تأثیر آن قرار دارند. به طوری که اکنون این سؤال مطرح است که آیا اصطلاح melting pot که در اشاره به قابلیت بالای جامعه آمریکا برای جذب و ادغام مهاجرین در خود به کار می‌رفت، همچنان موضوعیت دارد یا خیر.

از طرفی، ترکیب کسانی که در دوره اخیر به آمریکا مهاجرت می‌کنند، در مقایسه با ترکیب مهاجران قرن ۱۹ و ۲۰ تغییر قابل توجهی کرده است. در حالی که در گذشته مهاجران عمدتاً از اروپای غربی، شرقی و روسیه که غالب آنها نیز یهودی بودند، به آمریکا می‌رفتند، در دوره اخیر مهاجران اکثراً از آمریکای لاتین و دیگر مناطق جهان سوم از جمله کشورهای اسلامی می‌آیند. اکثر مهاجرین جدید فاقد سابقه آشنایی تاریخی با یهودیان و حساسیت‌های آنها هستند، اگر نسبت به آنها نظری منفی نداشته باشند، حداقل نسبت به آنها بی‌تفاوت‌اند. این مهاجران تحت تأثیر تبلیغات مرتبط با کشتار یهودیان در اروپا و... نیستند و تنها برداشتی که از یهودیان در آمریکا دارند این است که آنها شاید به ناحق پرنفوذترین و ثروتمندترین گروه از سفیدپوستان آمریکا را تشکیل داده‌اند.

اسپانیایی تبارانی که اکنون از جمله کارهایی خدماتی در ازای مزد اندک برای یهودیان انجام می‌دهند، هم اکنون یک چهارم جمعیت آمریکا را تشکیل خواهند داد. (شمار آنها در آمریکا در

سال ۱۹۷۰ حدود ۸۰۰ هزار نفر بود و اکنون به ۹ میلیون نفر رسیده‌اند.) ضمن این که آنها کاتولیک‌هایی نیز هستند که کم و بیش تحت تأثیر آموزه‌های سنتی مذهبی که یهودیان را قاتلان عیسی مسیح معرفی می‌کنند، قرار دارند. صرف نظر از احساس اسپانیایی تباران نسبت به یهودیان و مسائلشان، آنها مسائل و اولویت‌های خاص خود را دارند و دور از انتظار نیست که رویه جاری یعنی گرایش آنها به کاندیداهای اسپانیایی تبار که مسائل آنها را مدنظر دارند، بیش از پیش تقویت شود.

در حالی که اعضای گروه‌های قومی و مذهبی در آمریکا با سرعت زیادی رشد می‌کنند، رشد جمعیت یهودیان در آمریکا صفر است. به عبارت دیگر، شمار یهودیان در آمریکا هم به طور مطلق و هم در مقایسه با دیگر گروه‌ها در حال کاهش است. پیر بودن جمعیت

یهود، ازدواج آنها با پیروان دیگر مذاهب که به حدود ۵۰ درصد بالغ می‌شود، سنت مذهبی که نسبت به یهودی کردن پیروان دیگر مذاهب اکراه دارد و سرعت بالای جذب و ادغام یهودیان در فرهنگ و جامعه آمریکایی (۱۲۹) از عواملی هستند که هویت فرهنگی متمایز جامعه یهود در آمریکا را با خطر مواجه ساخته است.

نظرسنجی‌ها همچنین نشان می‌دهد که یهودیان غیر مذهبی و جوان‌تر کمتر و کمتر نسبت به مسائل اسرائیل حساس هستند، و به طور کلی پیوستگی یهودیان به نهادهای یهودی

از جمله کنیسه‌ها و مدارس مذهبی به طور مستمر رو به کاهش است. همچنین علی‌رغم این که اقلیتی در بین یهودیان آمریکایی تظاهرات بیرونی شدیداً مذهبی دارند، اما جریان غالب کاملاً متفاوت است. نظر سنجی‌ها نشان می‌دهد که یهودیان در آمریکا کمتر از پیروان دیگر ادیان در این کشور «مذهبی» هستند. (۱۳۰)

با این حال عوامل جمعیت‌شناختی که به ضرر یهودیان و به سود دیگر گروه‌های اجتماعی، از جمله مسلمانان، در آمریکا عمل می‌کند، به خودی خود نمی‌تواند منشأ تحولی قابل ملاحظه در ساختار سیاسی کشور شود. عوامل دیگر از جمله فکر و تشکل سیاسی در این گروه‌های اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در کیفیت تحولات آتی در آمریکا خواهد داشت.

پانوشته‌ها

- ۱- تحقیق حاضر بر مبنای نظریه جدید دولت که دولت را به عنوان یک دستگاه تصمیم‌گیری و نه نماینده طبقه یا قشر اجتماعی خاصی می‌بیند، تهیه شده است. بر مبنای این نظریه روند تصمیم‌گیری در یک دولت عمدتاً تحت تأثیر فعالیت سازماندهی شده گروه‌های ذی نفوذ است.
- ۲- دو ترجمه از این کتاب در زبان فارسی موجود است.

3- Paul Kennedy, "The eagle has landed", **Financial Times**, (London), 2 February 2002.

- ۴- ایجاد و فعالیت لابی‌ها در آمریکا تابع قوانین و آیین‌نامه‌های ویژه‌ای است که پرداختن به آنها از حوصله این مختصر خارج است

- 25- Henry Hyde (R.III.)
 26- **The Chicago Tribune**, April 16 2002, p. 16.
 27- neo conservatives
 28- Paul Wolfowitz, Deputy Secretary of Defense
 29- Douglas Feith, Deputy - under - secretary of Defense
 30- Richard Pearl, Chairman of Defense Policy Forum
 31- **The New York Post**, June 25 2002.
 32- The Center for Security Policy
 33- Frank Gaffney Jr., "Tenet Must Go" **National Review**, June 18 2002.
 34- WILLIAM SAFIRE, "Powell's Trial Balloon" **The New York Times**, June 17, 2002.
 35- **The Jerusalem Post**, June 13 2002.
 36- Michael Lind, The Israel Lobby, **Prospect**, April 2002, p.28
 37- **The New York Times**, April 21 2002.
 38- **Newsweek**, April 1, 2002, U.S.Edition.
 39- James Kitfield, "The Ties that bound, and constrain", **The National Journal**, Vol. 34, No. 16, 20 April 2002
 40- American Israel Committee for Public Affairs (AIPAC)
 41- <http://WWW.aipac.org/>
 42- **United Press International**, May 10 2002.
 43- **The Fortune Magazine**, May 28, 2002.
 44- **United Press International**, 10 May 2002.
 45- Mitchell Bard, "the Israeli and Arab Lobbies", Jewish Virtual Library, **WWW.us-israel.org**
 46- Steven Sauckur; A Lobby to Reckon With, **BBC Radio 4**, 8 May 2002, 8:30 pm
 47- **Ibid.**
 48- National Christian Leadership
 5- **New York Times**, 25 June 2002.
 6- **Christian Science Monitor**, 26 June 2002.
 ۷- رهبران قوم یهود به طور کلی پیوسته توجه داشته‌اند که در کنار و همسو با قدرتی که بالنده و برنده می‌پندارند، قرار داشته باشند. در دهه‌های پایانی عمر امپراتوری عثمانی، آنها فعالانه در کنار انگلیس قرار گرفتند، در بین دو جنگ جهانی قهرآدر مقابل دول محور ایستادند و نهایتاً بعد از جنگ به طور عمدۀ متوجه همکاری با آمریکا و دشمنی با شوروی شدند.
 8- Michael Lind, "The Israel lobby", **Prospect**, April 2002, p.22.
 9- **United Press International**, 10 May 2002.
 10- **The Chicago Tribune**, April 16, 2002, p. 16.
 ۱۱- ضمن این که ابراز نگرانی از امکان نابودی اسرائیل می‌تواند شیوه‌ای برای بسیج بیشتر یهودیان و متحدان آنها باشد.
 12- **New York Times**, 13 May 2002.
 13- **The Chicago Tribune**, April 16, 2002, p. 16.
 14- **New York Times**, 6 May 2002.
 15- **New York Times**, 13 May 2002.
 16- **New York Times**, 3 May 2002.
 ۱۷- واشنگتن پست شرح بیشتری از تلاش‌های پاول برای به تعویق انداختن اقدام کنگره در مورد قطعنامه‌ها و نیز اقدامات کاخ سفید برای تعدیل لحن قطعنامه‌های داده است. مطابق این شرح کاخ سفید با قطعنامه سنا که ملایم‌تر از متن مجلس نمایندگان بود، موافقت کرده و تعدیلاتی نیز در متن نمایندگان وارد کرد. ر.ک:
The Washington Post, May 02 2002.
 18- David E. Bonior
 19- Ernest F. Hollings (D, South Carolina)
 20- Robert C. Byrd, Democrat of West Virginia
 21- Dick Armev
 22- **The New York Times**, May 3 2002.
 23- **Washington Times**, 23 April 2002.
 24- **Financial Times** (London), 2 May 2002, p. 10

- 71- Anti - defamation League
- 72- Cantor, David. **The Religious Right: The Assault on Tolerance & Pluralism in America. Anti- Defamation League**, (New York, ADL, 1994)
- 73- apocalyptic
- 74- Allen Hertzke, "How christians fit into the Middle East equation", **National Public Radio**, Talk of the Nation, (Transcript), 23 April 2002
- 75- Farwell
- 76- evangelicals
- 77- Richard Cizik, Washington Director of the National Association of Evangelicals quoted in N.D. Kristol, "Following God Abroad", **NYT**, May 21, 2002.
- 78- International Religious Freedom Act
- 79- Trafficking victims Protection Act
- 80- Nicola Kristol , **NYT**, May 21, 2002
- 81- Yehiel Eckstein
- 82- Jewish Christian International Fellowship Society
- 83- **Bloomberg News**, 29 May 2002.
- 84- **The New York Times**, 27 May 2002.
- 85- Armageddon
- 86- Left Behind by Tim LaHay
- 87- anti - Christ
- 88- Dwight Gibson of Word Evangelical Alliance
- 89- Kristol, **Ibid**.
- 90- Tish Durkin, "Why Israel matters, a lot, to these chirstians", **The National Journal**, Vol.34, No, 16, 20 April 2002
- 91- **Ibid**.
- 92- Tish Durkin; **op.cit**. p.3.
- ۹۳- سری کتاب های «برجای مانده» Left Behind series که تا کنون در ۱۱ جلد انتشار یافته و صفحه اینترنتی t-behind.com- WWW.Ief ازجمله ابزارهایی است که چنین عقایدی را در سطح وسیعی در آمریکا و جهان ترویج می کنند.
- 94- Ralph Reed, "How christians fit into Conference for Israel
- 49- Conference of Presidents of Major American Jewish Organizations
- 50- "US Bureau of Census", Jewish Virtual Library, **WWW.US-israel.org**
- 51- "Jewish Vote in Presidential Elections", **WWW.US-israel.org**
- 52- Tish Durkin, "Why Israel matters, a lot, to these Christians", **The National Journal**, Vol.34, No, 16, 20 April 2002, p.4.
- 53- Joseph Sobran
- 54- Pro - Israel Political action Committees (PACs)
- 55- Mitchell Bard, **op.cit**.
- 56- CNN, **Inside Politics**, (Transcript), 22 April 2002.
- ۵۷- در این مورد بیشتر بخش های خبری و گفتگوهای سیاسی شبکه ABC مانند Nightline از تد کاپل مد نظر است. در همین شبکه برنامه طنز Politically incorrect توسط Bill Maher این اواخر ارائه می شد که تا حد زیادی صهیونیستی بود.
- 58- Arab News, Barbara Ferguson, Arab - American Vendors boycott, **New York Post**, 25 Jun 2002.
- 59- Committee for Accuracy in Middle East Reporting in America, COMERA
- 60- Palestine Media Watch
- ۶۱- این کلمه در Webster چنین ترجمه شده است: «عضو کمیته داوطلبانه ای که برای جلوگیری از جنایت و مجازات مجرمان به صورت خودسرانه تشکیل شده باشد.»
- 62- <http://WWW.Pmwatch.org>
- 63- **New York Times**, 23 May 2002.
- 64- **New York Times**, 6 and 7 May 2002
- ۶۵- این عکس به نوعی مسئله اصلی را اشغال و راهپیمایان را طرفدار اشغال معرفی می کرد و با توجه به برد وسیع روزنامه، ضربه ای به برگزارکنندگان راهپیمایی در ایالت نیویورک بود.
- 66- **New York Times**, May 23 2002.
- 67- <http://WWW.boycottthepost.org/>
- 68- National Public Radio
- 69- **New York Times**, May 23 2002.
- 70- Christian right

